



# فاطمه (ع) دختر محمد

صلی الله علیه و آله و سلم

---

بقلم :

سید جعفر شهیدی

نویسنده جنایات تاریخ

---

از نشرات :

کتابفروشی



تهران ایستگاه سرچشمه



## فهرست مندرجات

---

| صفحه ۱ | مقدمه             |
|--------|-------------------|
| ۱۱ <   | دردامان پدر       |
| ۲۲ <   | هنگام زناشویی     |
| ۲۵ <   | خواستگاری         |
| ۳۷ <   | درخانه شوهر       |
| ۴۴ <   | مرگ پدر           |
| ۵۸ <   | زهرا «ع» درمسجد   |
| ۶۰ <   | شکایت بمجمع عمومی |
| ۷۷ <   | دربستر بیماری     |
| ۸۶ <   | ملاقاتهای سیاسی   |
| ۹۱ <   | در آغوش مرگ       |
| ۹۳ <   | وصیت نامه         |
| ۹۷ <   | بامید آینده       |



## بسم الله الرحمن الرحيم

خدا را سپاس میگوئیم و بر پیغمبر اسلام

و یاران بر گزیده او درود میفرستیم

منظور ما از  
این کتاب

در چند سال اخیر مطبوعاتی در ایران  
منتشر شده است که بیشتر ترجمه از  
زبان‌های بیگانه است عده‌ای از مؤلفین

این کتابها نه تنها نظری به بالا بردن سطح دانش و کمک  
بترقی و پیشرفت اجتماع نداشته بلکه تحت تأثیر تعصب دست  
به تبلیغاتی زده‌اند که در انحطاط علمی و اخلاقی بعضی از  
مسلمانان اثر مهمی داشته است.

شاید در نظر اول و با مطالعه سطحی این مطلب احساس  
نشود و ادعای ما ثابت نگردد ولی پس از دقت کامل در مطالب  
اینگونه کتابها و در نظر گرفتن اوضاع فعلی کشورهای اسلامی  
حقیقت کاملاً روشن میشود.

يك نویسنده مصری کتابی در نهضت شعوبیه مینویسد  
و قیام ابومسلم مروزی را بر علیه خلافت امویان تشریح میکند  
و آزادگی و شهادت ایرانیان را در مقابل ستمکاری خلفا میستاید  
و این داستان را با عباراتی جذاب و فریبنده مینویسد چندانکه  
يك نویسنده ایرانی تحت تأثیر قرار میگیرد و آن کتاب را بفارسی  
ترجمه میکند، ولی خوب که دقت میکنیم می بینیم نویسنده  
اهمین!! در فرصتهائی که هنگام نوشتن برای وی دست داده

بطور غیر مستقیم کوشیده است تا احساسات مسلمانان ایرانی و عربی را علیه یکدیگر تهییج کند و در خلال مطالبی که بظاهر عادی و دلپذیر است سخنانی نادرست را که معلوم نیست بر روی غرض و یا بی اطلاعی است بگنجاند.

يك نویسنده انگلیسی کتابی در پیرامون تحولات سیاسی دین اسلام و پیدایش فرق و مذاهب مختلفه این دین تألیف میکند ولی خواننده دقیق در ضمن مطالعه میفهمد که منظور نویسنده تحریک کینه‌های مذهبی و بیدار ساختن حس انتقاد و نفرت بین مذاهب اسلام است.

زیرا مؤلف با مهارت و استادی غربی ضمن بیان مسائل تاریخی یا دینی گاهی دسته‌ای را ستایش و دسته دیگری را نکوهش کرده و زمانی با پیروان مذهبی هم آهنگ شده و بر پیروان مذهب دیگر میتازد.

بلی گاهی هم ممکن است خود نویسنده، متوجه سوء انعکاس نوشته‌های خویش نشود و تنها به پیروی از افکار و اقوال سلف و بدون کوچکترین توجه با اوضاع فعلی و یارعايت مقتضیات زمان، تحت تأثیر تعصب قرار گرفته، بسهم خود آتش اختلاف را دامن بزند. پیداست که وقتی این تبلیغات نابجا با احساسات تند دسته مقابل مواجه شود چه اثری خواهد بخشید. بهر حال آخرین نتیجه این خواهد شد که جبهه دیگر هم تدارك کار خود را دیده و معامله بمثل کند. آنگاه با اینکه اوضاع سیاسی در امروز برای ایجاد يك وحدت اسلامی کاملاً آماده است ملت مسلمان برای چندمین بار از داشتن اکثریت کافی و مجهز محروم میشود و شاید چندتن از اینان که بیش از دیگران حرارت تبلیغ میدهند منظورشان همین است. اینها راه رسیدن بمقصد است که ایجاد انقلاب داخلی و زد و خورد بین طبقات مختلف ملت

است خوب فهمیده اند و خیلی بموقع نتیجه میگیرند مثلاً می بینند تند روی های عوام و تظاهرات بیجای برخی از آنان مورد تنفر شدید عده ای است اینان همین مطلب کوچک را دست آویز کرده سپس بر ریشه عقیده مذهبی حمله می برند و بامشوب ساختن ذهن طبقه ای که از این رفتار متنفرند بین دو دسته از يك ملت را بهم زده، حس کینه توزی و بدبینی ایشان را نسبت بیکدیگر تحريك می کنند. آنگاه در داخل يك كشوری فقط روی انتشار کتابی که مؤلف آن شاید بمنظور غرضهای مادی دست بنوشتن آن زده است اختلاف کلمه ای بزرگ و شکاف فکری وسیعی تولید می گردد و بسا ممکن است کار بزور و خورد و خوریزی منتهی گردد.

من بمنظور جلوگیری از این تبلیغات مسموم و روشن ساختن اذهان برادران خود بتألیف کتاب جنایات تاریخ دست زدم و غرض ورزهای نویسنده فجر الاسلام<sup>۱</sup> و ضحی- الاسلام<sup>۲</sup> و الجوله<sup>۳</sup> و شهسوار اسلام<sup>۴</sup> و الوشیعه و مانند آنها را آشکار کردم و به هموطنان تذکر دادم که از رفتار ناپسند و برخلاف منطق که دست آویز مغرضین میشود خودداری کنند و بیشتر به نشر اصول دین مقدس اسلام و مذهب شیعه بپردازند و فکر کنند که امروز چه چیز بیشتر در پیشرفت تبلیغات آنها مؤثر است و از چه راه زودتر میتوانند بمقصد برسند. خدا را شکر می کنم که تا امروز دو جلد<sup>۵</sup> از این کتاب در دسترس خوانندگان گرامی قرار داده شد، امیدوارم مجلدات بعدی را نیز بهمان سبک با اجتماع امروز تقدیم کنم. این بود منظور دیگری از نوشتن کتاب جنایات تاریخ، نظری مهمتر

۱ و ۲- ترجمه آقای عباس خلیلی ۳- ترجمه محمد علی افسر ۴- ترجمه آقای کاظم عمادی ۵- تا این تاریخ سه جلد از این کتاب منتشر شده

از آنچه در پایان جلد دوم نوشتم.

از نوشتن این کتاب هم که فعلا در دسترس خوانندگان قرار میگیرد يك غرض اجتماعی مهمی دارم.

در این کتاب زندگانی دختر پیغمبر اسلام مورد بحث قرار گرفته است.

چون در پیرامون زندگانی فاطمه (ع) کتابهای متعددی نوشته شده است و ممکن است بعضی بپرسند؛ دیگر چرا؟ و بچه منظور؟ این کتاب نوشته میشود؟ و اصلا بحث و تحقیق در پیرامون زندگانی اشخاصیکه هزار سال یا دوهزار سال پیش از جهان رفته اند برای ما چه نتیجه دارد؟!

شاید تصور کنند، محرک نویسندگان این قبیل کتب تنها وابستگی آنان به کیش و آئین است ولی ناگفته نباید گذاشت که بر فرض هم ما قیود مذهبی را کنار بگذاریم از نقطه نظر اجتماعی به بحث و مطالعه در زندگانی شخصیتهای برجسته تاریخ نیازمندیم.

آری يك وقت گمان میکردند، فقط باید شرح حال يك امام یا يك پیغمبر یا يك مرد برجسته دینی را نوشت، از اینجهت که تذکره ای در دست باشد، بدون توجه باینکه آیا این حوادث بازندگی عصر نویسنده هم مربوط است یا نه از اینرو فقط بناحیه زندگانی سیاسی وی اهمیت میدادند و به تشریح جنبه هائی که با لشکر کشی و فتح و شکست و از اینگونه حوادث ارتباط داشت پرداخته، بناحیه اجتماعی آن اهمیت زیاد نمیدادند این بود که گفتارها از کتابهای گوناگون جمع آوری شده و بصورت کتاب مستقلی درمیآمد و خواندن آنها برای مطالعه کنندگان حکم يك داستان کهنه ملالت آوری را داشت که سالهاست از آن گذشته و بازندگی آنها کوچکترین ارتباطی ندارد.

صورتیکه باید باین نکته توجه کرد که ما هر چند هم از عهد رجال برجسته دینی دور شویم، فواصل زمان مانند حلقه‌های بهم پیوسته‌ای است که یکسر آن بزندگانی امروز ما بسته است و یکسر دیگر بزندگانی آروز اتصال دارد. بنابراین در اینگونه موارد باید حوادث آروز را چنان تحت مطالعه قرار دهیم که تصور کنیم دیروز اتفاق افتاده و ما خود شاهد آن بوده‌ایم و باید برای امروزمان از آن استفاده کنیم. انسان از حوادث استفاده‌های بزرگ میکند. خواه آن حوادث تازه اتفاق افتاده باشد یا سالیان درازی از آن بگذرد زندگانی حضرت زهرا (ع) از اینرو باید مورد بحث و مطالعه قرار گیرد که برای بانوان اجتماع امروز ما درسهای پرفایده‌ای در بردارد.

«گرچه عده‌ای غرض‌ران خواسته‌اند اینچنانیز حقایق را وارونه جلوه دهند. از اینرو، راست و دروغ چیزهایی گرد آورده بسهم خود آتش نفاق را دامن زده‌اند.

حال اگر آن کتابها بفارسی ترجمه شده‌است این کتاب در عین اینکه وظیفه خود را انجام میدهد بایرادهای آنان نیز پاسخ خواهد داد و اگر ترجمه نشده و روزی اینکار لباس عمل بخود ببوشد ذهن خوانندگان قبل از روشن گردیده‌است».

تحلیل شخصیت زهرا (ع) ما را از اثر شکفت انگیز تعلیمات اسلام در عصر اول این دین مطلع می‌سازد و می‌فهمیم، بهکس آنچه مغرضین می‌گویند اسلام دینی نیست که فکر و منطق زن را مقید کرده باشد. اسلام حکمی مبنی بر اسارت و بندگی زنان صادر نکرده است و بلکه میتواند گفت اسلام تنها دینی است که حقوق اجتماعی زنان را محترم شمرده و بآنان آزادی

فکر و منطق داده است البته تا آنجا که بزبان خود ایشان و یا زیان اجتماع تمام نشود .

**فاطمه (ع)** دختری است که در مکتب اسلام تربیت شده و قدرت روحی و قوت منطق و عاطفه زناشویی و بندگی و فروتنی در مقابل بزرگی خدا را تحت تربیت پدر بسزرگوار خود در همین مکتب فرا گرفته، مکتبی که امروز کوتاه فکran بدرسهای آن بنظر بی اعتنائی مینگرند، یا رفتار و کردار مردم ظاهر مسلمان را محصول تعالیم آن پنداشته و باسلام خرده میگیرند.

اگر از **فاطمه (ع)** که پرورده پیغمبر (ص) بوده و در خانواده رسالت بزرگ شده است بگذریم، باز می بینیم اسلام از طبقات دیگر نیز زنانی تربیت کرده است که در شجاعت و شهامت و عفت نظیر آنان در این عصر طلائی هم یافت نمیشود پس دینی که مربی چنین شاگردانی است چگونه میتوان گفت زنچیرا سارت بگردن زن افکنده است و چرا نباید بین آزادی و انجام گسیختگی و تاخت و تاز در میدان شهوت و پاره ساختن پرده عفت فرق گذاشت ؟!

خدیجه دختر خویلد زنی است که چهل سال عمر خویش را در منطقه ای که بغایت از تمدن دور بوده است گذرانیده و سالها عشیره و خویشاوندان او سنک و چوب را پرستیده اند . و عاطفه و رحم و مردمی نداشتند همین زن پانزده سال یا بیشتر شاگردی مکتب پیغمبر را کرد . در همان روز های نخست بعثت ، شوهرش از پایان کار خود نگران بود . این زن که باید او را مظهر عاطفه و مهر زناشویی دانست بوی میگوید : دلگیر نباش خدا ترا زبون نمی کند تو رنجه میکشی ، تو پی کار میروی ، تو بر سختیها شکیبائی میکنی و بدین گفته

او را دلگرم میسازد آیا کدامیک از زنان تربیت شده امروز اینطور قیافهٔ پرمهر و محبت بشوهر خود نشان میدهند. از وظایف زن اینست که در محیط خانواده مایهٔ تسلیت شوهر شود و صدماتی را که تحمل مشقات روزانه بروح او وارد ساخته با محبت و دلجوئیهای خود از وی دور نماید ولی شما خوب دقت کنید چه کسی از زن و مرد، امروز از زندگانی داخلی و خارجی خود راضی است.

مردها مجبور میشوند ساعت راحتی و آسایش خود را در کافه‌ها و سینماها صرف نموده بخانه نروند و روی زن و بچهٔ خود را نبینند، چرا چون کمتر خانه‌ای است که مدیر آن از تربیت صحیح برخوردار باشد.

لذا در داخلهٔ اغلب خانواده‌ها اختلاف‌ها و بگو مگوها، نارضایت متدبیها مشاهده می شود آیا اینست معنی نهضتی که سالهاست طالب آن هستند؟ نهضتی که انجامش بهم زدن زندگانی زناشویی، بهم زدن اجتماع کوچک خانواده‌ها، بهم زدن ملت و کشور است. اگر آثار تربیت جدید اینهاست باید انصاف داد، زندگی صحرا نشینان بمراتب بی آلاش تر و دلپذیر تر و فرح انگیز تر است از این زندگی مجلل آمیخته بهزار بلا و مشقت.

اسلام میگوید: زن مایهٔ آسایش مرد و شریک زندگانی اوست و حتی مهر زناشویی را یکی از آیات خدا قرار داد<sup>۱</sup> مرد باید بعزم و قوهٔ خود کار کند و زن با محبت و

---

۱ - و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم  
ازواجاً لتسکنوا اليها وجعل بینکم مودة و رحمة  
ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون

عاطفه خویش رنج شوی را از خاطر او بزداید .

میگویند زنان باید نهضت کنند بسیار خوب ولی چگونه نهضت کنند و بچه وسیله و بدست چه کسی؟ بدست آنان که زنان و دختران بیچاره را در پرتگاه بدبختی سرازیر میسازند؟ بدست آنانکه هزارها خانواده درهم ریخته و ملیونها موجود را بفجیع ترین روز نشانده اند؟! نهضتی که غلط و نابهنگام و بدست يك عده شهوت پرست پیاشود معلوم است که نتیجه آن چیست .

آنوقت که بگفته کوتاه بینان، زنان ارزش اجتماعی نداشتند و در قید اسارت بودند ، فکر و منطقشان زنجیر شده بود . در صفحات تاریخ همان عصر نام زنانی را می بینیم که معجونی از رشادت و شهامت و شجاعت و دانش و ایمان آمیخته بعفت و پاکدامنی بودند . در خانه فرمانبردار شوهر و مریبی فرزند و در میدان نبرد پشتیبان دلاوران و دلدارای دهنده جنگجویان و در اجتماعات ناطق زبردست و در مقابل مجسمه های ظلم و استبداد مانند کوه آهنین می ایستادند .

**زرقا** ، دختر عدی بن قیس همدانی در نبردی که بین علی ( ع ) و معاویه در صحرای صفین روی داد در پیشروی لشکر کوفه نقشهای مهمی را بکار میبرد و بشکست دشمن کمک می کرد ، بطوری که رشادت این زن از نظر معاویه دور نمیانند .

پس از آن که معاویه بخلافت رسید . بیاد زرقا افتاد و دستور داد ، بفرماندار کوفه بنویسند وسایل حرکت زرقا را « بطوری که دلخواه اوست » آماده نموده و او را بشام روانه کند .

پس از آنکه زرقا بشام رسید و بدر بار معاویه بار یافت  
معاویه ابتدا باروی باز از او پذیرائی کرد و بعد گفت :  
یادت هست ! در جنگ صفین چطور مردم کوفه را بجنگ من  
تهییج می کردی.

زرقا - آنچه شده گذشته روزگار رنگ برنگ می شود و  
هر ساعت رنگ تازه پدید می آید .

- آنچه آن روز می گفتی یادت هست ؟

- نه

- من حرفهای تود یادم نرفته است باریک الله ، تو آنروز  
به لشکر کوفه می گفتی : مردم ! در فتنه بزرگی افتادید ،  
فتنه ای که شما را از راه راست منحرف میکند و بتاریکی  
وحشتناکی می اندازد . فتنه ای که شما را کور و کر و گنگ  
خواهد کرد . مواظب باشید ! باین بلا نیفتید ، چراغ در مقابل  
آفتاب نور نمیدهد ، ستاره ها در روشنایی ماه درخشندگی  
ندارند . هر کس از ما راهنمایی بخواهد باو راه نشان میدهم  
حق گمشده خود را می جست و یافت . ای ارتش نیرومند ! شکیا  
باشید بکوشید ! تا اختلاف کلمه از میان برود و حق بر باطل  
چیره گردد .

مردم ! خضاب زنهار خاست ولی خضاب مردها خون است  
جنگ کنید ، صبر کنید ، صبر در هر کاری نیکوست .

بله زرقا ! تو آن روز این حرفها را میزدی ، بخدا قسم  
هر خونی که علی (ع) در صفین ریخت تود در آن شرکت داری .

حالا تصور میکنید این زن گفته هایش را انکار کرد !

یا معذرت خواست یا در مقابل پادشاه خود سری چون معاویه

زبانش لکنت پیدا کرده و خود را باخت . هرگز ، بلکه در پاسخ گفت : معاویه ! چه خبرهای خوب و مسرت بخشی داری !  
- از این گفته ها خوشحالی ؟  
- بله بخدا از شنیدن این خبر خوشحال شدم .

- معاویه با تمجب - بخدا وفاداری شما نسبت بعلی (ع) پس از مرگ وی شگفت انگیزتر است از دوستیتان با او در ایام زندگانش .

این نمونه زنانی است که اسلام تا این اندازه روح سرشار، ایمان، صراحت لهجه بآنها داده است امروز پس از این نهضتها، پس از اینهمه هیاهو و داد و جنجال در کجای کشور مردانی به این شجاعت یافت می شود که در مقابل مجسمه های ظلم خود را نبالند و از حق خود و عقیده خود دفاع کنند چه رسد بزنها .

من نمیخواهم با نوشتن این کتاب تنها يك جلد دیگر بمجموعه کتب تاریخی اضافه کنم بلکه می خواهم خوانندگان گرامی از مطالب حساس آن نتیجه بگیرند، آنها را بازندگی خود و خانواده خود مقایسه کنند به پیشند در کجا عقب مانده اند، سعی کنند به پیش بروند و درچه چیز افراط کرده اند دست نگاهدارند .

تصور کنند، دستورزندگی خانواده میخوانند نه کتاب تاریخی . امیدوارم خدا ما و شما را از لغزش نگاهدارد و براه راست هدایت کند .

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

## دردامان

### پدر

در سال ولادت فاطمه (ع) اختلاف

بسیاری بین دانشمندان و مؤرخین شیعه

و سنی موجود است ولی آنچه بطور

قطع میتوان گفت اینکه بعقیده دانشمندان شیعه فاطمه (ع)

پس از رسیدن محمد (ص) بدرجه پیغمبری بدنیا آمده .

در حالیکه سنیان بجز « یعقوبی » می گویند ولادت زهرا (ع)

پیش از بعثت پیغمبر بوده .

دسته بزرگی از سنیان و شاید اکثریت قریب باتفاق آنها

معتقدند ، فاطمه ع پنج سال قبل از بعثت بدنیا آمده همان

سالی که قریش خانه کعبه را بنا میکرد محمد (ص) در آنوقت

سی و پنج ساله بود (۱) در آن سال ( پنج سال قبل از بعثت )

سیل بزرگی در داخل مکه جاری شد بطوریکه دیوارهای

کعبه شکاف برداشت . قریش درصدد برآمدند هم دیوارها

را درست کنند و هم بالای خانه را سقف بزنند که اشیاء

گرا نیها از دستبرد دزدان محفوظ بماند ولی خراب کردن

کعبه برای آنها مشکل بزرگی بود . اهل مکه از زمان جاهلیت

پندارهایی داشتند ، می گفتند : اگر کسی سنگی از خانه کعبه

بردارد حتماً آسیبی خواهد دید از اینرو هیچکس جرئت

برچیدن دیوار را درخود نمیدید ، ولی ولید بن مغیره بخود نیرو داده و در اینکار پیشقدم شد و قسمتی را خراب کرد. مردم هم گفتند: ما تا فردا صبر میکنیم اگر بولید آسیمی رسید از خراب کردن خانه چشم می پوشیم والا بقیه رکن ها را نیز خراب کرده ، از نو میسازیم و چون بامداد دیگر ولید را سالم دیدند جرئتشان زیاد شده و بقیه رکن ها را نیز تاپی شکافته و بسنک سبز سختی رسیده آنها را مبدأ بنا قرار دادند و دیوار را روی همان سنک بالا آوردند . همینکه ساختمان به محل نصب حجر الاسود رسیده بین سران قبائل نزاع در گرفت . هر قبیله ای میخواست افتخار نصب حجر الاسود نصیب وی شود بنی عدی و بنی عبدالدار نصیم گرفتند که نگذارند کسی از قبیله دیگر سنک را نصب کند و برای استوار ساختن این تصمیم ظرفی از خون پر کرده و دست در آن زدند و برای همین کار « بخون آشامان » معروف گشتند .

این اختلاف سبب شد که چهار روز بنا بتأخیر بیفتد . سرانجام پس از مشورت بایکدیگر روزی که همه در مسجد نشسته بودند ابوامیه بن مغیره که از همه مسن تر بود گفت : اول کسی را که از در مسجد داخل شود بدآوری انتخاب کنید قریش هم پذیرفتند و اول کسی که داخل شده محمد (ص) بود قریش تا او را دیدند گفتند او امین است ما حکم او را می پذیریم . پس چگونگی را بمحمد (ص) اطلاع دادند محمد (ص) دستور داد جامه ای یا پارچه ای را پهن کردند پس حجر الاسود را در میان آن گذاشت و فرمود رئیس هر قبیله يك گوشه از این پارچه را گرفته و از زمین بردارد و چون چنین کردند خود او حجر الاسود

را برداشت و در محل فعلی نصب کرد و با این تدبیر معجز آسا از خونریزی بزرگسی ممانعت کرد و به نزاع رؤسای قبائل خانه داد<sup>۱</sup>.

این حادثه پنج سال قبل از بعثت رخ داده و در آنوقت بنا بگفته ابن اثیر در کامل و مسعودی در مروج الذهب<sup>۲</sup> و مجلسی در جلد ششم بحار و طبری<sup>۳</sup> محمد (ص) سی و پنج سال داشته و هرگاه ولادت فاطمه (ع) نیز در این سال رخ داده باشد خدیجه هجرت پنجاه سالگی بوده است چرا که بگفته مؤرخین<sup>۴</sup> خدیجه در سن چهل سالگی با محمد (ص) که بیست و پنج ساله بود ازدواج کرده. از اینجا معلوم میشود اظهار عقیده ابن کثیر شامی<sup>۵</sup> مبنی بر اینکه خدیجه در سن پنجاه سالگی وفات یافته، بی اساس است، زیرا در صورت موافقت با این نظریه باید گفت: خدیجه پنج سال قبل از بعثت پیغمبر مرده، در صورتیکه هیچکس از دانشمندان و مؤرخین چنین عقیده‌ای را اظهار نکرده‌اند. عمر ابوالنصر نویسنده کتاب فاطمه بنت محمد<sup>۶</sup> در اینجا دچار اشتباه بزرگی شده و می گوید:

۱ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۷

۲ - جلد ۱ ص ۳۰۶

۳ - جلد ۲ ص ۲۰۱

۴ - مروج الذهب ج ۱ ص ۳۱۲ و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵

و زندگانی محمد (ص) ج ۱ ص ۸۸ و طبری ج ۲ ص ۱۹۶

۵ - جلد ۲ ص ۲۹۴ البدایة و النهایة

۶ - این کتاب بقلم آقای محمود ابطحی شیرازی بفارسی

ترجمه شده و در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران با قطع کوچک در ۱۱۶ صفحه بخرج کتابفروشی حافظ چاپ شده و مرحوم حاجی سید نصراله تقوی نیز تقریظی بر آن نوشته‌اند.

آنچه بطور تحقیق میتوان گفت و همه مؤرخین نیز همین عقیده را دارند اینست که **فاطمه** در پنجاه و چهار سالگی مادرش یعنی چهار سال یا پنج سال پیش از هجرت متولد شده و هر عقیده ای که برخلاف این گفته شود باطل است<sup>۱</sup>

از طرفی خود او در جای دیگر همین کتاب<sup>۲</sup> می گوید: « پیغمبر (ص) در بیست و پنج سالگی با **خدیجه** که چهل ساله بود ازدواج کرد » بنابراین خدیجه پانزده سال از محمد (ص) بزرگتر بوده و چون پیغمبر (ص) در سن پنجاه و چهار سالگی بمدينه هجرت فرموده بایستی در چهار سال قبل از هجرت خدیجه شصت و پنج ساله باشد نه پنجاه و چهار ساله ، در این صورت چطور ممکن است زنی شصت و پنج ساله فرزند بزايد . باز در یک جای دیگر کتاب<sup>۳</sup> متذکر میشود که : « **محمد** (ص) و **خدیجه** بیست و پنج سال با یکدیگر بسر بردند » و هرگاه خدیجه در چهار سال قبل از هجرت پنجاه چهار ساله بود باید گفت تا سال ششم یا پنجم هجری زنده مانده که مدت بیست و پنج سال زندگانی وی با پیغمبر (ص) (بگفته این مؤلف) درست شود . ولی هیچکس از مؤرخین ننوشته است که : خدیجه پس از هجرت زنده بوده و اگر بخواهیم منظور مؤلف را هجرت صغری یعنی هجرت **محمد** (ص) بطنائف بدانیم باز هم درست نیست ، زیرا هجرت پیغمبر (ص) بطنائف در پنجاه سالگی یعنی ده سال پس از بعثت بوده و در چهار سال قبل از این هجرت **خدیجه** شصت و یکسال داشته است نه پنجاه و چهار سال پس

۱- ص ۶۴ فاطمه بنت محمد و ص ۵۷ زندگانی حضرت فاطمه

۲- ص ۲۷ - ۳۰ فاطمه بنت محمد و ص ۳۶ - ۴۰ زندگانی فاطمه

۳- ص ۷۷ فاطمه بنت محمد و ص ۶۸ زندگانی حضرت فاطمه

با در نظر گرفتن این مقدمات معلوم میشود مؤلف کتاب **فاطمه بنت محمد** چه اشتباه بزرگی کرده است .

این خلاصه نظریاتی است که علمای سنی درباره سال تولد دختر پیغمبر (ص) اظهار نموده اند و چنانکه گفتیم بجز **یعقوبی** همه معتقدند که ولادت وی پیش از بعثت محمد (ص) بوده . ولی در مقابل دانشمندان شیعه تقریباً با اتفاق آراء می گویند **فاطمه (ع)** پس از بعثت محمد (ص) بدنیا آمده **شیخ مفید** که از بزرگان علمای شیعه بوده و در قرن چهارم و اول قرن پنجم میزیسته در کتاب **حدائق الریاض**<sup>۱</sup> می گوید : تولد فاطمه در سال دوم هجری است .

و در مقابل **کلینی** ره که مقدم بر او بوده و کتابش مورد اعتماد دانشمندان شیعه میباشد روایتی از امام ششم (ع) نقل نموده که تولد فاطمه در سال پنجم بعثت رخ داده<sup>۲</sup> خود مؤلف نیز همین قول را اختیار نموده **مجلسی** و صاحب **کشف الغمّه** نیز به پیروی از این روایت سال پنجم بعد از بعثت را درست دانسته اند .

چیزی که باعث تردید میشود اینست که صاحب **کشف الغمّه** نیز روایتی را از امام ششم (ع) نقل نموده ؛ که فاطمه پنجسال پس از بعثت تولد یافته ، سالی که قریش خانه کعبه را می ساختند<sup>۳</sup>

۱ - بحار الانوار ج ۱۰ ص ۴

۲ - ص ۱۸۵ اصول کافی و ص ۳۸۲ مرآت العفول و ص ۴ ج ۱۰ بحار الانوار

۳ - کشف الغمّه ص ۱۳۵ بحار الانوار ص ۴ جلد ۱۰  
مرآت العفول ص ۳۸ ج ۱

در صورتیکه ما در چند صفحه پیش نوشتیم بنای خانه کعبه در سال سی و پنج تولد پیغمبر (ص) یعنی پنج سال پیش از پیغمبری او بوده است. لذا برای این روایت که سندش هم تمام نیست نمیتوان ارزشی قائل شد. بهر حال در صورتیکه زهرا (ع) در پنج سال پس از نبوت پیغمبر بدنیا آمده باشد خدیجه در سن شصت سالگی بوده و این مطالب اگر محال نیست ولی بعید است.

فاطمه از پدری که گذشته از مقام نبوت، از لحاظ خانوادگی نیز مورد احترام قبائل عرب واقع و در صداقت و امانت و پاکدامنی انگشت نشان اهالی مکه بود و همچنین از مادر یکه در بهترین و شریف ترین قبائل شهر مکه پرورش یافته و همه بدیده احترام باو نگاه میکردند متولد شد. بحکم وراثت کافی است که آثار این صفات برجسته از پدر و مادر و خانواده در چنین کودکی از همان اوان طفولیت ظاهر شود، گذشته از آنکه در بعضی روایات شیعیه دیده میشود؛ انعقاد نطفه فاطمه پس از یک سلسله عبادات و ریاضیاتی که پیغمبر (ص) متحمل شد صورت گرفته و بدیهی است که همه این عوامل در سرشت این مولود دخالت داشته است، بعلاوه فاطمه تحت تربیت مستقیم پدرش روزگار را طی کرده و در همان مکتبی که او درس راستی و امانت و خداپرستی و شفقت و زیر دست نوازی را فرا گرفت تعلیم مییافت، از اینرو نباید تعجب کرد که پیغمبر بچنین دختری فوق العاده احترام گذارد، یا در جلوی پای او برخیزد یا آزار ویرا آزار خود بداند.

همانطور که محمد (ص) از کودکی براستگویی و درستکاری مشهور شد فاطمه نیز در خانواده پیغمبر براستگویی ضرب المثل بود عایشه روزی برای گله کردن از وی بنزد پیغمبر

(ص) آمد و پس از اینکه سخنان خود را گفت از پیغمبر (ص) خواست تا از خود زهرا بپرسد چه اقرار داشت که او دروغ نیکگوید<sup>۱</sup> و در جای دیگر میگوید: من از زهرا راستگوتر ندیدم مگر پدرش را<sup>۲</sup> این پاك سیرتی بود که پیغمبر را وادار میکرد آن اندازه بوی ابراز علاقه کند.

گاهی عایشه به محمد (ص) اعتراض میکرد که چرا این همه بزهرها محبت میورزد. پیغمبر در پاسخ او میگفت: من از جانب خدا مأمورم که دخترم را احترام کنم.

آنروز پس از علی بن ابیطالب (ع) کسی در خاندان پیغمبر (ص) بیایه زهران میرسید. زهرا نمونه کاملی از تربیت شده های مکتب اسلام بشمار میرفت و بایستی از نژادوی بهترین و برجسته ترین افراد، بجامعه اسلامی تقدیم شود، از اینرو چه بعدی دارد که پیغمبر مأمور با احترام او باشد. آنگاه در اینجا نکته دیگری هست. پیغمبر بایستی بیشتر پیروان خود را عملانربیت کند.

شاید يك رشته از مأموریت او نیز این بوده که با تربیت دختران خود عملا مردم آنروز را از تبه کاریهایی که در زمان جاهلیت مرتکب میشدند بازدارد.

برای فهمیدن این حقیقت ما در اینجا ناچاریم از طرز سلوك و معاشرت اعراب با زنان و دختران پیش از ظهور دین مقدس اسلام بطور اختصار صحبت کنیم.

برعکس عقیده عبد الله عقیقی مؤلف کتاب زن عرب

در جاهلیت و اسلام<sup>۱</sup> همچنین بخلاف گفتهٔ عمر ابوالنضر نویسندهٔ کتاب فاطمه دختر محمد زن و دختر در جاهلیت نه تنها ارزش اجتماعی نداشتند بلکه يك تن انسان هم بشمار نمی‌آمدند. داستان‌هایی در این مورد نقل شده که پاره‌ای از آنها در عین اینکه رقت آوراست نشان می‌دهد، اسلام در مدت کوتاهی چطور توانسته است چنان روحیه‌های سرکش و خشنی را تغییر داده و رافت و مهربانی را جایگزین سنگدلی و خشونت سازد. شیخ جعفر نقدی مؤلف کتاب زن در اسلام<sup>۲</sup> در صفحات ۷-۹ کتاب خود مختصری از فجایع عرب‌های جاهلیت را در بارهٔ دختران متذکر شده و می‌گوید: اعراب رسماً زن‌ها را مثل يك حیوان می‌فروختند و یا مبادله می‌کردند و برخی از قبائل دختران خود را در گودالی کرده و روی آنها خاک می‌ریختند تا بمیرد و یا از مناره و کوه بلند پائین می‌انداختند و عده‌ای از آنها ولادت دختران را بقال بد می‌گرفتند.

قرآن نیز باین رفتار وحشیانه در چند قسمت اشاره می‌نماید ولی این دو مؤلف یا روی تعصب ملی و حفظ قومیت و یا روی نظر دیگری بمدافعه پرداخته‌اند مخصوصاً عبد الله عقیقی می‌گوید: دختران بقدری در نظر پدرهاشان محترم بودند که عده‌ای دختران خود را بخدا اختصاص داده و آنها را می‌پرستیدند آنگاه برای تأیید گفتار خود داستان خواستگاری حرقه دختر

۱- المرأة العربیة فی الجاهلیة و الاسلامها

۲- المرأة و الاسلام

نعمان بن منذر رامتد کر میشود که خسرو پرویز وی را از نعمان خواستگاری نمود، ولی نعمان باینکه حاکم و دست نشاندۀ خسرو بود از کثرت محبتی که بدختر خود داشت راضی نشد و او را شوهر بدهد.

عبدالله عقیفی و عمر ابوالنصر از این داستان چنین نتیجه میگیرند که دختر نزد اعراب بانداره ای بزرگ بوده که حاضر نمیشدند او را به يك شوهر دهند ۱ و ۲ اگرچه آن اجنبی پادشاه مقتدری مانند خسرو پرویز باشد ولی چنانکه گفتیم این دو نویسنده زیر فشار تعصب ملی واقع شده و این طور اظهار عقیده نموده اند:

امتناع نعمان بن منذر از این وصلت ناشی از کثرت علاقه و شدت محبت او بدخترش نیست، بلکه روی همان تنفرو کینه ای است که آنوقت، از ایرانیان در دل عربها بوده و ازدواج با اجنبی و بخصوص ایرانی را برای خود تنگ میدانستند

۱ - ص ۲۸ - ۳۰ کتاب فاطمه بنت محمد و ص ۱۷ - ۱۹ زندگانی فاطمه .

۲ - عبدالله عقیفی در کتاب المرأة العربية فی الجاهلیة و اسلامها باین داستان اشاره کرده و میگوید: خسرو پرویز، حرقه دختر نعمان بن منذر را خواستگاری کرد ولی نعمان با اینکه حاکم و دست نشاندۀ او بود حاضر نشد، دخترش را بدر بار ایران بفرستد و در پاسخ فرستادۀ خسرو عذر آورد.

پرویز که انتظار جواب منفی نداشت خشمناک شده نعمان را بدر بار

بطور خلاصه میتوان فهمید که دختران دردوره جاهلیت بسیار خوار و ناچیز بوده اند. بلی شاید در خانواده های اشرافی و سرمایه داری بیش از خانواده های پست از دختر رعایت میشد ولی این اندازه رعایت را نمیتوان دلیل میل غریزه ای و فطری گرفت بلکه از اینجهت است که مردمان نروتمند علاقمندیشان به همه چیز بیشتر از طبقه عادی است.

همینکه دین مقدس اسلام انتشار یافت و محمد (ص) رهبری مردم را بعهده گرفت از یکسو بادستورات علمی قرآن و از یکسو با تربیت علمی خود مأموریت داشت که این کردار زشت راریشه کن سازد.

دورانی که فاطمه در خانه پدر و تحت تعلیم پیغمبر اسلام روزگار میگذرانیده اگر چه اجازه نداده است نتایج تعلیم پدرش آشکار شود و آنچه را در مکتب او یاد گرفته بموقع اجرا و عمل بگذارد ولی فضایل اخلاقی فاطمه بیشتر در خانه

→ احضار کرد نعمان سرپرستی دخترش را به هانی بن قبیصه شیانی وا گذاشت و بدر بار خسرو پرویز رفت. پادشاه ایران به کیفر نافرمانی دستور داد نعمان رازیر پای فیل انداختند، تا گوشت و پوستش پاره گردید. پس از مرگ نعمان خسرو مجدداً حرقه را از نگاهبان وی خواستگاری کرد، ولی هانی نیز پیشنهاد خسرو را نپذیرفت. بالاخره خسرو برای اینکه عربهای نافرمان را تنبیه کند سپاهی بدان صوب فرستاد ولی سربازان ایران در ذیقار، از سپاه عرب شکست خورده و جنگ به نفع عربها پایان یافت.

علی بن ابیطالب (ع) آشکار گردید . آنجا معلوم شد پیغمبر (ص) چگونه زهرا را برای زندگانی در محیط خانوادگی جدید تربیت کرده و باید نتیجه گرفت که دختران قبل از هر چیز باید بوظایف خانوادگی آشنا بوده و تکلیفی را که محیط تازه بگردن آنها می اندازد دانسته باشند.

دراینکه باید دختران تعلیم و تربیت کامل را فراگیرند هیچ تردیدی نیست، ولی اشکال در طرز تعلیم و تربیت و نتایجی است که براین دو، بار خواهد شد. در اینجا گفتنیها زیاد است ولی از موضوع کتاب خارج میشود چیزیرا که بطور اجمال باید یاد آور شد اینکه، آموزش و پرورش دختران در کشور ما روی اصول خیلی نادرستی اجرا میشود .

در دبیرستانهای دخترانه گذشته از همه مفاسد برنامه تعلیماتی را طوری ترتیب داده اند که يك دختر دانش آموز پس از آنکه چند سال عمر خود را صرف کرد و چنان سالمی از چنان محیط فاسدی بدر برده اصول خانه داری و زندگی باشوهر را فهمیده و نه چیزهایی که یاد گرفته بدر دزدگی جدید او میخورد. لذا کمتر اتفاق می افتد چنین خانواده هایی از خوشبختی حقیقی بهره مند شوند.

**هنگام زناشوئی** همانطور که دانشمندان شیعه و سنی

در سال تولد فاطمه (ع) با یکدیگر

هم قول نیستند، این اختلاف در سن فاطمه هنگام ازدواج نیز موجود است. هرگاه گفته دانشمندان سنی را پذیرفته و بگوئیم دختر پیغمبر (ص) در سال بنای خانه کعبه یعنی پنج سال پیش از آنکه محمد (ص) بدرجه پیغمبری برسد تولد یافته ناچاریم بگوئیم هنگام عقد هیجده ساله یا نوزده ساله بوده در صورتیکه بگفته دانشمندان شیعی هنگام عقد نه ساله باشد.

مؤلف کتاب زندگانی فاطمه در این جا هم اشتباه

بزرگی را مرتکب شده وی چنانکه گفتیم در صفحه ۵۷ کتابش می گوید: «آنچه امروز بتحقیق پیوسته و رأی همگی بر آنست اینکه فاطمه در پنجاه سالگی مادرش یعنی چهار یا پنج سال پیش از هجرت دیده بر جهان گشوده و غیر از این رأی هر عقیده دیگری موجب کمزاهی است» و در ذیل این گفته اضافه می کند «این سخنی بود که ما راجع بزمان تولد فاطمه بیان کردیم و در آن انواع اختلافات مؤرخین را باز نمودیم و اگر چه نظیر این اختلاف در سراسر دوران زندگی فاطمه بسیار است ولی خوانندگان باید بخاطر داشته باشند که ما آنچه را برای ایشان نقل می کنیم از صحیحترین اخبار و مطمئن ترین مصادر گرفته ایم و با آنکه دیگران غیر از این راه براههای دیگر نیز رفته اند ولی آنچه ما اختیار کرده ایم استوارتر و برای پیروی کردن سزاوارتر است.»

مؤلف با آنکه در این صفحه چنین اظهار عقیده میکند در ص ۸۰ می گوید : « چنانکه تمام مؤرخین گفته اند تاریخ ازدواج پس از جنگ بدر و در آن هنگام زهرا هیجده ساله و علی بیست و پنج ساله بود » حالا بگفته ایشان هر گاه فاطمه در چهار یا پنج سال قبل از هجرت متولد شده باشد باید در این سال (پس از جنگ بدر) هفت ساله یا هشت ساله باشد، نه هیجده ساله !!

چنانکه گفتیم بگفته کافی و مجلسی ره که از امام ششم روایت کرده اند اطمینانمان بیشتر است زیرا هر چه باشد تاریخ ولادت يك نوزاد را کسان او بهتر از بیگانگان میدانند و انگاه چگونه میتوان گفت فاطمه با وجود خواستگاران که داشته تا سن هیجده سالگی در خانه پدر مانده باشد .

**مؤلف کتاب فاطمه بنت محمد** باین اعتراض پاسخ میدهد که چون پیغمبر بفاطمه (ع) علاقه شدید داشت و زهرا بواسطه اوصاف پسندیده خود توجه پدر را بخود جلب کرده و در خانه پیغمبر مقام مادرش را داشت از این رو محمد (ص) ازدواج وی را به تأخیر انداخت : این پاسخ درست نیست پیغمبر (ص) هر چند هم ، بدخترش علاقمند باشد به احکام خود علاقمندتر است او پیوسته مردم را ترغیب می کرد که دخترانشان را زود شوهر داده و زود تر برای پسران زن بگیرند اکنون چطور میشود خودش این حکم را اجرا نکند و انگاه مگر پیغمبر میخواست دخترش را بخارج مدینه شوهر دهد که بدوری او حاضر نبود ؟؟

بهر حال این اختلاف، در نتیجه اختلاف در تاریخ ولادت فاطمه (ع) میباشد و اگر از گفته کلینی ره و مجلسی و

دانشمندان دیگر شیعی پیروی کنیم باید گفت فاطمه (ع) نه ساله بخانه شوهر رفته است .

علی بن عیسیٰ اربلی صاحب کتاب کشف الغمه میگوید : فاطمه (ع) هشت سال درمکه با پدرش بود و با او بدینه حرکت کرد و ده سال هم در مدینه زنده ماند (۱) اینها خلاصه گفتاری بود که در این مورد ذکر شده .

## خواستگاری

در اینکه ابوبکر و عمر پیش از

علی بن ابیطالب (ع) بخواستگاری

فاطمه آمده اند جای تردید نیست و بلکه از بعض روایات و گفته‌های مؤرخین میتوان فهمید که غیر از این دو نفر دیگران نیز برای این منظور با محمد (ص) وارد مذاکره شده اند ولی نتیجه نگرفته و پیغمبر (ص) در پاسخ هر يك از آنها می‌گفته است تا خدا چه خواهد پیغمبر (ص) درباره ازدواج دختران خود آنچه بایستی از تناسب سنی و اخلاقی و خانوادگی رعایت شود در نظر می‌گرفت. خود او هنگامیکه درباره زناشویی دستور می‌دهد، می‌فرماید: هنگام ازدواج مواظب باشید. شرافت خانوادگی را رعایت کنید، از هر کس و هر خانواده زن نگیرید و با هر کس وصلت نکنید. لذا در نظر داشت دختری را که بدان درجه از کمال و اخلاق رسانده بکسی که در خور همسری او باشد شوهر دهد. رعایت این اصول در دوام علقه زناشویی مؤثر است و برعکس بی‌اعتنائی بآنها و در نظر گرفتن تناسب خانوادگی، تفاوت سنی، تناسب اخلاقی. غالباً بمشاجره و نزاع و بالاخره بجدائی زن و شوهر منتهی خواهد شد.

بعض خانواده‌ها بصرف ملاحظه ثروت و سودپرستی و غرضهای مادی دیگر دختری را بمردی شوهر می‌دهند که به هیچوجه برای همسری او مناسب نیست بدین جهت از همان روز اول بجای این که عطوفت، مهربانی، لطف، صفا در آن

خانواده بار بگشاید خشونت و درشتی و زرد خورد و قهر و منازعه حکمفرما خواهد شد. ما نوشتیم که در دوره جاهلیت بعضی از قبائل عرب دختران خود را حیوانی بیش نمیدانستند و آن هارا مانند مال التجاره خرید و فروش می نمودند و لسی چشم بد از کشور خود ما دور باشد که تازه پس از این سیر تاویخی خانواده های اعیان اغلب رفتار زشت عربهای جاهلیت را تقلید میکنند. در همان دوره سیاه باز طبقات برجسته و خانواده های اشرافی يك اصل مهمی را رعایت میکردند و آن توجه بشرافت فامیلی و حیثیت خانوادگی عروس و داماد بود بسیار اتفاق می افتاد که رئیس قبیله ای زن فقیر و بی چیزی را که باقی مانده خانواده شریف و نجیب بود خواستگاری می کرد و ابداً توجهی نداشت که این زن بی چیز است و بین خودش و او تناسب مالی موجود نیست.

**قیس بن زهیر** رئیس قبیله بنی عدی وقتی به **نمیر بن قاسط** رئیس ایل ربیعہ وارد شد، گفت: برای من زنی از خانواده نجیب خواستگاری کنید که مؤدب و با کمال بوده و فقر و تنگدستی او را از یاد رآورده باشد<sup>۱</sup>

این رسم در موقعیکه زنان از لحاظ اجتماعی ارزشی نداشتند، بین عربهای جاهلیت، مخصوصاً خانواده های اشراف متداول بوده و بطور خلاصه تناسب مالی بین زن و شوهر رعایت نمی شد. ولی بعکس، اشراف و طبقه برجسته امروز درست دختر را در ردیف مال التجاره در آورده و بهر کس که در مقابل این کالا بیشتر بها بپردازد وصلت مینمایند.

---

۱ - عقد الفرید ص ۲۷۳ ج ۳ نقل از المرأة العربية في الجاهلية و اسلامها

از این مقدمه معلوم میشود. آنچه را که یکنفر از مستشرقین در پیرامون وصلت پیغمبر (ص) با علی بن ابیطالب (ع) بافته و شوهر دادن فاطمه را بعلی (ع) که مرد بی چیز و تنگدست بوده ناشی از بیعلاقگی محمد (ص) باین دختر می دانند بی اصل است و فقط از تعصب نویسنده سرچشمه می گیرد درست است، علی (ع) مردی تنگدست بود ولی پیغمبر (ص) هم میخواست، دخترش را شوهر بدهد نه با او تجارت کند. کجا مردی بهتر از علی بن ابیطالب (ع) یافت میشد تا محمد (ص) با وی وصلت نماید.

فاطمه (ع) در خانواده پیغمبر (ص) بهترین و نیکوترین مراحل تعلیم و تربیت را طی نموده و در ادب و اخلاق و دانش بنیاء نهائی رسیده بود از اینرو پدرش باید او را به علی بن ابیطالب (ع) که او نیز در همین مکتب و زیر دست پیغمبر (ص) تربیت یافته است، شوهر دهد.

**ابوبکر و عمر** هر یک پس از دیگری فاطمه را خواستگاری کردند و بدون تردید وضع زندگانی آنها بهتر از علی (ع) بود ولی چون شرایطی را که باید برای ازدواج با فاطمه واجد باشند در ایشان موجود نبود، درخواستشان مورد قبول واقع نشد.

این دو نفر چون از درخواست خود نتیجه نگرفتند علی (ع) را ملاقات نموده و او را بخواستگاری فاطمه (ع) تشویق کردند شاید علی (ع) با همه میلی که به این وصلت داشت تهی دستی خود را مانع چنین اقدامی می دید ولی با ترغیب یاران پیغمبر، بمنزل محمد (ص) رفت و در مقابل او قرار گرفت میل داشت حاجت خود را اظهار کند، شرم حضور مانع می شد محمد (ص) ملتفت این نکته بود

ولذا گفت: پسر ابوطالب چه میخواهد. هر حاجتی که دارد بر آورده است. در اینجا علی سوابق خود را تذکر داد و لطف و شفقتی را که محمد (ص) نسبت بوی ابراز کرده بود بیان کرد و در پایان گفت:

برای این آمده‌ام که فاطمه را بمن بدهی.

محمد (ص) از این خواستگاری خیلی خورسند شد بطوریکه پس از پایان صحبت علی (ع) علامت مسرت در چهره اش ظاهر شده، ولی گفت:

چون چند تن پیش از این بخواستگاری او آمده بودند من با اطلاع دادم، راضی نشد صبر کن تا از خود وی استفسار کنم، که بدین وصلت راضی است یا نه. علی (ع) را در همان مجلس گزاشته و بخانه رفت و بدخترش گفت: من از خدا خواسته بودم ترا به بهترین آفریدگان و محبوب ترین آنها نزد خدا شوهر دهم. تو علی را میشناسی و خویشی او را با خود میدانی و از فضایل وی آگاهی: فاطمه در مقابل گفته‌های پدر ساکت بود و چون پیغمبر آثار کدورتی در او ندید گفت **الله اکبر** ساکت بودنش رضای او را میرساند<sup>۱</sup>

بعضی میگویند پیغمبر (ص) عادت داشت، هر گاه کسی بخواستگاری دخترانش می‌آمد، بدراطاق آن دختر می‌رفت و میگفت فلانکس نام ترا برده اگر دختر ساکت بود رضای او را میرساند و اگر در را بملایمت میبست معلوم میشد که باز دواج با او راضی نیست<sup>۲</sup>

تقریباً تمام مؤرخین متفقند که فاطمه (ع) باز دواج با

۱- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۷

۲- مسند احمد ج ۶ ص ۷۸ نقل از زندگانی فاطمه ص ۷۴

**علی بن ابیطالب (ع)** نظر موافق داده و تنها بلاذری صاحب کتاب (انساب الاشراف) گفته است که : **فاطمه** نظر به تنگدستی **علی (ع)** ابتدا از این وصلت تردید داشت <sup>۱</sup>

ولی ما نمیتوانیم این گفته را بپذیریم زیرا **محمد (ص)** پدر **فاطمه** نیز همین حال را داشت و نیز از مال دنیا برای خود و خانواده خود ذخیره نمیکرد و شاید **فاطمه** در خانه پدر نان سیر نخورده بود . بنا بر این نمیشود احتمال داد که چون **علی بن ابیطالب** تنگدست بود . **فاطمه** از ازدواج با او کراهت داشت . **محمد (ص)** پس از اینکه از رضایت **فاطمه** باین ازدواج آگاه شد به **علی بن ابیطالب (ع)** فرمود زهرار را با چه چیز مهر میبندی ، **علی (ع)** پاسخ داد : تو خود میدانی که من جز شمشیری و زرهی و یک شتر آبکش چیز دیگر ندارم **محمد (ص)** میگوید : شمشیر را برای جنگ میخواهی و شتر را نیز برای کار روزانه لازم داری ولی همان زره را مهر قرار میدهیم .

**علی** زره را بیازار برد و بچهارصد درهم فروخت و عین پولها را نزد پیغمبر (ص) آورد پیغمبر ص بخشی از پول را و بگفته بعضی از مؤرخین دو سوم آن را به **بلال** داد که با آن عطریات بخرد و بقیه را بچند تن از یاران خود تحویل داد که برای خرید جهیز بیازار بروند .

مهربندی عروسی در نزد عربها صورت مخصوصی داشت آنها به کم و زیاد بودن مهریه اهمیت نمیدادند و همین که مردی بآداستن سابقه درخشان و نجابت خوانوادگی و همت عالی از ایشان خواستگاری میکرد با او وصلت می نمودند

و گاهی اتفاق می افتاد پدر دختر مهریه را از مال خودش میپرداخت .

**لقیط بن ذرارة** مردی بود که از چنگ دشمن فراد کرده و بقبیله **قیس بن خالد** « یکی از امراء عرب » پناهنده شده بود و در حمایت قیس میزیست . پس از چندی که در نزد او بسر برد ، دخترش را خواستگاری کرد **قیس** از طرز معاشرت و گفتگوی وی فهمید که **لقیط** در خانواده نجیب و آبرومندی تربیت شده از این رو بدون گفتگو دخترش را باو داد و مهریه را هم از مال خود بدختر تسلیم کرد <sup>۱</sup>

آن روزها عراب شوهر را به دسته تقسیم میکردند و هر دسته ای را بنامی می خواندند دسته نخست **شوهر مهر** بود شوهر مهر بکسی میگفتند که از شرافت و نجابت خانواده کی بی بهره باشد ، با چنین کسی فقط بغاطر مال و پول دوستی وصلت مینمودند « در اینصورت دختر حکم کالای تجارتی را داشت و چنانکه تاجر کوشش میکند جنس خود را بعالی ترین قیمت بازار بفروشد پدران نیز از چنین مردمانی آخرین حد مهریه را میگرفتند . »

دسته دوم را **شوهر بهر** مینامیدند این دسته نجیب زاده ها و مردمان آبرومندی بودند که وصلت با آنها بافتخار دختر میافزود و از این طبقه چشم داشت مهر نداشتند و در تعیین مهر دقت و پافشاری نمیکردند .

دسته سوم را **شوهر دهر** میگفتند : این دسته مرد هائی بودند که بازن هم دوش و هم درجه بودند و رتبه هر دو

---

۱ - المرأة العربية فی الجاهلیة و اسلامها ص ۱۵۹ ج ۱

نقل از جمهرة الافعال ص ۲۰۱

مساوی بودند<sup>۱</sup>

ولی تصور نکنید که این عادت امروز هم در کشور های عربی و حتی در بین عشایر عرب موجود است . خیر، آنها هم برخلاف رسم سابق در توجه به پول و ثروت دست کمی از مردم کشور ندارند و چه بسا دختری از خانواده نجیب فقط بخاطر مهریه زیاد بمرد گمنام ثروتمندی شوهر داده می شود تعجب اینجاست که این روش حتی در طبقه ای هم که چنین انتظاری را از آنها نباید داشت ، سرایت نموده و راستی چنانکه **عبدالله عقیقی** نوشته است ، هرگاه اعراب جاهلیت چنین روش پسندیده ای را دارا بوده اند ، باید گفت که پس از اینمدت دراز در اثر پیروی از تمدن بیگانه بعوض اینکه پیش تر روند عقب افتادند .

پیغمبر (ص) چون علی را شایسته همسری دختر خویش میدید از او در خواست مهریه نکرد و فقط برای اینکه نکاح معمولاً بدون مهر نیست به چهار صد در هم پول زره کتفا فرمود . در آنوقت مردم بسیاری بودند که ممکن بود مهریه های هنگفتی در مقابل این وصلت بپردازند ولی پیغمبر میخواست این عادت زشت را از میان مردم بردارد و از یکطرف هم رعایت تناسب کامل را بنمایند چهار صد درهم پول زره هم بدست پیغمبر (ص) نرسید و چنانکه نوشتیم در بهای خرید جهیزیه پرداخت شد اینجا بد نیست قدری در باره جهیزیه صحبت کنیم .

**ابوبکر** به همراهی **عمار** و چند نفر دیگر مأمور شدند

۱ - المرأة العربية فی الجاهلیة و اسلامها ص ۱۶۰ جلد

اول نقل از المخصص ج ۴ ص ۲۴

جهیز عروس را از بازار تهیه کنند به عمار و دیگران دستور داده شد، هر چه پسندیدند بنظر ابوبکر رسانده و پس از تصویب او خریداری کنند.

جهیزی که برای دختر پیغمبر تهیه شد عبارت بود از :

- |                 |        |                    |       |
|-----------------|--------|--------------------|-------|
| ۱ - چارقند      | ۱ عدد  | ۸ - کوزه گلی       | ۱ عدد |
| ۲ - لبنک        | ۲ »    | ۹ - مشک آب         | ۱ »   |
| ۳ - قطیفه مشکگی | ۱ »    | ۱۰ - تنک آبخوری    | ۱ »   |
| ۴ - چادر پشمی   | ۱ طاقه | ۱۱ - تخت خواب چوبی |       |
|                 |        | (چوب خرما)         | ۱ »   |
| ۵ - بالش        | ۴ عدد  | ۱۲ - طشت رختشویی   | ۱ »   |
| ۶ - بوریا       | ۱ تخته | ۱۳ - آفتابه        | ۱ »   |
| ۷ - قدح چوبی    | ۱ عدد  | ۱۴ - دستاس         | ۱ زوج |

هیچیک از مؤرخین جهیزیه را بیشتر از این صورت نداده اند و بلکه عده ای کاسه و طشت رختشویی و چند چیز دیگر را هم بقلم نیاورده اند. از تخت خواب در کتابهای شیعی نامبرده شده و در بعضی از تاریخهای سنی نیز جزء سیاهه دیده میشود<sup>۱</sup> در نظر یکنفر از مستشرقین که کتابی در شرح حال دختران پیغمبر نوشته، تخت خواب حکم رمز سعادت عروس را پیدا کرده است. وی اظهار عقیده میکند که چون تخت خواب جزء جهیزیه فاطمه نیست پس آن احترامی که بایستی يك دختر خوشبخت در نظر پدر داشته باشد دارا نبوده این استدلال از کجا سرچشمه گرفته؟ و روی چه مدرکی است؟ نفهمیدیم

مؤلف زندگانی فاطمه نیز از این اظهار تعجب میکند . یعنی چه ؟ چطور تختخواب علامت خوشبختی دختر است ؟ و چگونه اگر در میان جهیزیه زهرا ، تختخواب موجود نبوده ، ناخوشبختی او را میرساند ؟ این پرسشی است که باید خود لاهانس حاضر شود و بآن پاسخ دهد ما که هرچه جستجو کردیم و هرچه بفکر خود فشار آوردیم چیزی دستگیرمان نشد .

بهر حال جهیزیه ای که بایستی از خانه عروس بخانه داماد برود همین چند قلم و شاید کمتر از اینها است . چطور شد که عروسی بهترین و برجسته ترین زنان اسلام و گرامی ترین فرزندان پیغمبر باید باین سادگی برگزار شده و جهیزیه عروس از زنان طبقه سوم هم کمتر باشد ؟

ممکن است پاسخ داد آن موقع هنوز اسلام قوت ننگرفته و زیر دست و بال پیغمبر و علی و مسلمانان دیگر خالی بود . درست است ، ولی این پاسخ قطعی نیست زیرا در همان وقت هم اگر محمد (ص) مایل بود برای دخترش عروسی باشکوهی بگیرد ، میتوانست از عثمان و مسلمانان دیگر قرض کند و جهیزیه مفصلی تهیه نماید و مهمانی جللی راه بیاندازد ولی در يك جای کتاب جنایات تاریخ نوشته ام ، که محمد (ص) میخواست عملاً پیروان خود را از ولخرجی و اسراف و تحمیل هزینه های بیهوده بازدارد برای زن و شوهری که مقصودشان زندگی با یکدیگر بوده و نخواسته باشند بزرگی فامیلی بهم بفروشد و تجمل پدر و مادر را برخ هم بکشند همان مقدار جهیزیه ای لازمست که رفع احتیاجشان را بکند . در این عروسی نه داماد توقع داشت پدر عروس خود را زیر بار قرض برده

بمنظور خودنمایی و دشمن کور کنی خوانچه‌های متعدد از منزلش راه بیاندازد و نه پدر عروس میخواست ثروت خود را برخ داماد بکشد و باو بفهماند ، با کی وصلت کرده است !  
تنها عروسی فاطمه «ع» اینطور ساده برگزار نشده بلکه مسلمان‌ها حتی در سالهای بعد هم که پیشرفتهائی نصیبشان شده و درآمدی کافی داشتند روش ساده و بسیطی را پیش گرفته و از آن تجاوز ننمودند .

خود پیغمبر در سال هفتم هجری پس از خاتمه نبرد خیبر با اینکه بهره معتنا بهی از اموال یهودیان برده بود در شب عروسی صغیه دختر حنی بن اخطب ، غذائی که بمردم داد ماست جوش بود ... کسی نمیگوید امروز هم باید بهمان مشك چرمی و کوزه گلی و توشك لیف خرما ، اکتفا کرد ولی این کار را هم با هیچ میزانی نمیتوان سنجید که یک نفر ۱۵ هزار ریال خرج پیراهنی کند ، فقط برای اینکه عروس آنرا در موقع عقد یا شب عروسی بپوشد و دیگر مصرفی نداشته باشد چرا ، چون فلان شاهزاده خانم اروپائی در چنان وقتی این پیراهن بتنش بوده .

۱۵ هزار ریال خرج يك پیراهن برای پوشیدن يك ساعت میکنند ، ولی در همان شهر در همان کوچه چندین زن و بچه فقیر زندگی فلاکت بار و پر مشقتی را طی نموده و قادر نیستند با دو متر کرباس بدن خشکیده و سرما زده خود را بپوشانند .

شما خواننده هم شاید از بس نظیر این قضیه رادیده‌ای تعجب میکنی که چطور من بیک چنین مطلب ساده اینقدر شاخ و برگ میدهم ، ولی گردش روزگار پس از مدتی که زیاد هم

طول نخواهد کشید نتایج وخیمی که بر کردار این دسته از مردم بار میشود در معرض تماشای عموم خواهد گذاشت . پرگوئی نکنیم راستی هم این حرفها از پس در عبارتهای گوناگون و ضمن جمله های مختلف مکرر شده یادآوری آن در حکم تذکر مطلب عادی است و چندان قابل اهمیت نبوده و دیگر گوشها از شنیدنش خسته میشود پس بهتر است دنبالش را قطع کنم .

باری جهیزیه فاطمه مطابق همان سیاهه ای که از نظر خوانندگان گذراندم یا چند قلم کمتر از آن، بوسیله ابو بکر و عمار و دیگران تهیه شد و در مسجد از نظر پیغمبر (ص) گذرانیدند وی اندکی آنها را با دست خود زیر رو کرد و سپس گفت خدایا . برای خانواده محمد در این اثاثیه برکت بگذار .

از زمان خواستگاری تا شب عروسی چقدر طول کشیده بطور تحقیق معلوم نیست . بگفتار شیعه ها يك ماه در صورتی که سنیان فاصله را تا یکسال نیز نوشته اند و چون زیاد مورد لزوم نیست از نوشتن گفته های آنها صرف نظر میکنیم .

(محمد ص) به ام سلمه دستور داد در خانه وی برای علی (ع) و فاطمه (ع) اطاقی آماده نمایند و بعلی (ع) فرمود بایستی چند نفر را دعوت کنی و شامی برای مهمانها آماده سازی گوشت و نان بپزیده ما و خرما و روغن را تو فراهم کن در پختن و آماده کردن غذا باز خود پیغمبر (ص) به علی کمک کرد.

پس از صرف شام ، وقتی که مهمانها پراکنده شدند

محمد (ص) رورا به علی (ع) کرده و فرمود: دختر پیغمبر  
 بتو مبارك باشد. علی! فاطمه برای تو خوب زنی است فاطمه  
 علی برای تو خوب شوهریست حالا بخانه بروید و اندکی تأمل  
 کنید تا من برگردم پس از نماز بخانه علی رفت و آب خواست  
 و مضمضه کرده بر سر عروس و داماد و بر شانه عروس ریخت  
 و در حق آنها دعا کرد<sup>۱</sup>

---

۱ - بحار الانوار ص ۲۹ و ۸۲ جلد ۱۰ - الصواعق المحرقة

زندگی فاطمه (ع) در خانه شوهر نیز  
**در خانه شوهر** در ساگی و بی تکلف بودن نظیر عهدی  
 بوده است که در خانه پدر بسر میبرد  
 در اینجا نیز از خوراك و پوشاك بهمان قدر كه يك فرد از  
 طبقه چهارم باید داشته باشد اكتفا می‌کرد ولی در پرستش  
 و اطاعت خدا از برجسته‌ترین زهاد و مرتاضین پیش افتاده است  
 بیشتر شب را به نماز می‌ایستاد و گاهی از سر شب تا صبح مشغول  
 عبادت بود.

فرزندش حسن (ع) میگوید: مادرم شب‌های جمعه را  
 تا سپیده صبح در ركوع و سجود بسر میبرد و گریه می‌کرد. من  
 میشنیدم، پیوسته برای مؤمنین از خدا آمرزش میخواهد  
 و مخصوصاً در حق همسایگان بیشتر دعا می‌کرد و نام آنها را  
 يك بيك می‌برد می‌گفتم مادر چرا برای خود دعای می‌کنی؟ می‌گفت  
 پسر جان! همسایه بر خانه مقدم است<sup>۱</sup>.

بیجا نیست که پس از صدها سال چندین میلیون جمعیت  
 در مقابل عظمت روحی و اخلاقی دختر پیغمبر اسلام سر تعظیم  
 خم میکنند او در مدت زندگانی کوتاهش آثاری از کردار  
 و گفتار خود بجا گذاشت که از عهده مردان بزرگ خارج است  
 نه سال در خانه علمی بود، در این مدت، چیزی از او خواش  
 نکرد و کوچکترین ایرادی بروی نگرفت، با اینکه اتفاق

می افتاد ، دوروز و سه روز گرسنه میماندند... علی از او میپرسید چه داریم ؟

بخدا قسم سه روز است چیزی در خانه مان یافت نمی شود .

پس چرا بمن اطلاع ندادی .

پدرم گفته است چیزی از علی نخواه تا خودش برای تو بیاورد. سلمان بخانه وی وارد میشود می بیند چادرش از چندجا وصله خورده ، ابراز تأسف میکند و بگریه می افتد ، که چطور شده دختران پادشاهان ایران و روم بایستی لباس های ابریشمی بپوشند ولی لباس دختر پیغمبر اینطور باشد . فاطمه پدرش میگوید : سلمان از دیدن چادر من تعجب کرد بخدا قسم پنجسال است من در خانه علی هستم ، فقط پوست گوسفندی داریم که شب بر آن میخوابیم و روز ها شترمان را روی آن علف میدهم .

تعجب اینجا است که با چنین زندگی کوچک و محقرانه ، باز علی و زهرا در تمام کارهای خانه شرکت میکردند.

علاوه بر این فاطمه بدستور پدرش کارهای خانه را با کنیز خود تقسیم کرده بود . سلمان دید فاطمه آرد دستاس نمیکند و کف دستهایش زخم شده ، خون پس میدهد... میدوید تا دست خود را زخم میکنی بهتر است فضا اینکار را عهده دار شود . میگوید : پدرم دستور داده است ، يك روز من کارهای خانه را اداره کنم و يك روز فضا . دیروز نوبت او بود امروز نوبت من است.

ادامه این روش هیچگاه ممکن نیست. بین زن و شوهر تولید کدورت و نقاری بکند.

و آنهاييکه گفته اند ، گاهي بين فاطمه و علي گفتگوئي ميشده و رواياتي رامدرک خود قرار داده اند ، اشتباه نموده اند .  
 از آن حديث ها يکي اينست : **علي** بحالت قهر از خانه بيرون آمد و بمسجد رفته ، در آنجا روي خاک خوابيد محمد (ص) هم بيالين وي رفته و باو گفته است برخيزاي « ابا تراب » اين حديث با دنباله اي که دارد اگر بزرگي و عظمت اين زن و شوهر و فداکاري آنها را نسبت بيکديگر ثابت نکند ، هيچوقت معنيش اين نيست که **بين علي و فاطمه** کدورتی رخ داده و علي از خانه بيرون رفته و درمسجد خوابيده است .

آنگاه بايد ديد کدورتهاي که در داخل خانواده ها بين زن و شوهر رخ ميدهد از کجا سرچشمه مي گيرد . يا بايستي زن از شوهر توقعات بي جائي داشته باشد و چون شوهر قادر بانجام آن نيست بين آنها بهم بخورد . دراينمورد گفتيم ، فاطمه حتي آنچه را که ضروري زندگيش بود از علي مطالبه نميکرد تا آنکه خود او حاضر کند .

يا ناشي از قصوري است که زن در انجام کارهاي شوهر و خانه داري مينمايد که اين ها هم در بين نبوده . بلي کسانیکه ميخواهند براي اجراي مقاصد پست خود بخانواده هاي مقدس نسبت ناروا بدهند ناچار بدلايل سست و غير قابل قبولي نيز . چنک خواهندزد .

فاطمه (ع) در آنچه که بايد يك زن درزندگاني شوهرش شريك هود ، شرکت داشت و چنانکه گفتيم علي نيز در کارهاي داخلي با او شريك ميشد . تربيت فاطمه طوري صورت نگرفته بود ، که شوهر را آلتی برای اجرای مقاصد خود بداند و از او

متوقع باشد بهترین لباس‌ها را برایش خریده و مدرن‌ترین لوازم خانه را بمیل او تهیه کند او میدانست که زن‌مدیره خانه شوهر است، نه فرمانفرمای وی در اینصورت جای تردید نیست که هیچگاه غبار نقاری در خاطر چنین زن و شوهری از یکدیگر نخواهد نشست.

**فاطمه (ع)** همانطوری که درخانه پدر جلب محبت محمد (ص) را کرده و بگفته **عمر ابو النصر** و دیگران مقام مادرش را اشغال نموده بود، درخانه علی نیز همان محبت را در دل پدر داشت. طوری رفتار میکرد که پدرش از کار او دلگیر نشود میگویند روزی که پیغمبر تازه از مسافرت برگشته بود بخانه فاطمه رفت.

دخترش را دید پرده‌ای بدر آویخته و دست‌بندی «و بقلولی گوشواره‌ای» از نقره برای خود ساخته، چهره پیغمبر گرفته شد و برخلاف همیشه زیاد درخانه او توقف نکرد بلکه فوری بطرف مسجد رفت. **فاطمه (ع)** فهمید، سبب گرفتگی خاطر پدرش، پرده و دست‌بندها بوده است آنها را برای وی فرستاد و پیام داد دخترت بتو درود میفرستد و میگوید: اینهارا در راه خدا نثار کن.

**محمد (ص)** از این اقدام بسیار خشنود شد بطوریکه سه مرتبه گفت: پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد.

از این حکایت همچنانکه محبت و اطاعت زهرا (ع) نسبت به پدرش معلوم شد و میتوان فهمید که فاطمه حاضر نبوده است پدرش کوچکترین کدورتی از او و کسر دار او داشته باشد. و تا اندازه‌ای مهربانی و مساوات محمد (ص) نیز با مسلمانان ظاهر میشود. شاید این واقعه پس از جنگ احزاب و یا جنگ خیبر

رخ داده باشد و شاید در موقعی بوده که مسلمانان تا حدی از گرسنگی و بیچارگی نجات یافته بودند ولی با اینهمه پیغمبر حاضر نمیشد دخترش بدرخانه پرده بیاویزد و یا برای خود دست بند بسازد، یا برای فرزندش گوشواره تهیه کند.

چرا؟ شاید بعضی از زنان مسلمان تا این درجه از تجمل هم محروم باشند. تجملی که شاید مخارج آن از بیست درهم یعنی یکصد ریال تجاوز نمیکرده.

در صورتیکه نو ششم بارها اتفاق میافتاد، یکروز یادو روز درخانه علی «ع» خوردنی یافت نمیشد.

الحق زمامداران کشور شیعی؛ و مذهبی و بخصوص این کشور نیز کاملاً از این رفتار پیروی میکنند.

راستی چقدر خوبست حالا که ثروتمندان این مملکت حاضر نیستند بمال شخصی خود با طبقه محروم و ستم دیده مساوات نمایند، زیاد چشم طمع به آنها نداشته و تا آخرین قطره خونشان رانند. آنگاه آنروز رفتار محمد (ص) با پیروان خود آنطور بود امروز هم آنهایی که بنام اسلام و زمامداری کشورهای مسلمان بین ملت گدا و فلک زده حکومت میکنند سلو کشان این است که بچشم خود می بینیم.

در هر صورت اینجا نمیتوان کردار پیغمبر را نشانه بی مهری وی بدخترش یا به علی ابن ابیطالب دانست بلکه با هر درجه محبتی که محمد «ص» نسبت بآنها داشت راضی نمیشد خانواده او با سایر مسلمانان مساوی نباشند و همچنانکه خود گرسنه بسر برده و دیگران را بر خویش مقدم میداشت میخواست اهلیت او نیز پیروش باشند، چنانکه وقتی اتفاق افتاد، اسیرانی

برای پیغمبر آورده بودند **فاطمه و علی «ع»** پس از مشاوره با یکدیگر تصمیم گرفتند ، با پیغمبر مذاکره کرده و برای اینکه اندکی از زحمت کارهای خانه بکاهند اسیری از برای خدمتگزاری بگیرند . **فاطمه** نزد پدر رفت ولی شرم داشت که مقصد خود را بیان کند . تا اینکه **محمد «ص»** خودش بخانه آنها آمد و پس از آنکه مطلب دخترش را فهمید ، گفت آیا نمیخواهید بشما چیزی یاد دهم که از خادم بهتر باشد ؟ گفتند چرا . آنوقت بآنها یاد داد ، هنگامیکه در بستر خواب میروید سی و سه بار خدا را تسبیح کنید و پس از تسبیح سی و سه بار حمد بنمائید و آنگاه سی و چهار بار تکبیر بگوئید **علی «ع»** میگوید : هیچ شبی من این تسبیحات را ترک نکرده ام این **سعد** در طبقات این داستان را با مختصر تفاوتی نوشته او میگوید : پس از اینکه **فاطمه** درخواست خود را گفت و از پدرش خادمی خواست پیغمبر باو گفت - نه - تا وقتی که مسلمانان گرسنه هستند من بشما چیزی نمیدهم من این اسیران را می فروشم و بهای آنها را بمسلمانان بخش میکنم . یکی از مؤلفین معاصر باین حدیث ایراد گرفته و میگوید :

چگونه ممکن است **محمد «ص»** که به هیچکس پاسخ منفی نمیداد . درخواست **فاطمه** را نپذیرد و او را دست خالی برگرداند پس این داستان دروغ است .

باید گفت که : **محمد «ص»** به **فاطمه** نیز پاسخ منفی نداد و آنها را با تعلیم ذکر راضی ساخت و لسی علت اینکه خادمی در اختیارشان نگذاشت ، همان شفقتی بود که بیوسته درباره مسلمانان اعمال نموده و آنها را بر خود و خانواده خود مقدم میداشت .

فاطمه (ع) از شوهرش علی بن ابیطالب «ع» سه پسر و دو دختر آورده دانشمندان شیعه تولد محسن را نوشته اند مسعودی و ابوالفداء نیز از مؤرخین سنی میگویند: فاطمه بجز حسن حسین «ع» فرزندی دیگری بنام محسن داشته این حجر در کتاب الضوائع المحرقه میگوید: محسن در کودکی مرده است.

زینب و ام کلثوم دو دختر فاطمه هستند، که هر دو در وقعه کربلا شاهد مناظر دلخراشی بوده اند.

سخت‌ترین و جانگذازترین روز  
در تاربخ زندگانی فاطمه، روزی

## مرك پدر

است که پدروی از دنیا رفته است .  
اوشخصاً اثری را که این فاجعهٔ بزرگ دروی کرده‌است  
در خطبه و اشعار خویش متذکر شده‌است.

از آنساعت که **محمد «ص»** در بستر بیماری افتاده تا  
هنگامیکه چشم از دنیا بست زهرا کمتر از بالین پدر جدا میشد.  
گرفتگی و تأثر اووقتی شدت یافت، که پدرش خبر **مرك**  
خود را باو داد. ولی گویا **محمد «ص»** در این لحظه هم نمی  
توانست دختر خود را اندوهناک و دلشکسته ببیند زیرا باو مژده  
داد که تو بیش از هفتاد و دو روز و نصف زنده نخواهی بود.  
**عایشه** میگوید: فاطمه در ایام بیماری پدر نزد وی آمد

**محمد «ص»** آهسته باو چیزی گفت که بگریه افتاد باز چیز دیگری  
در گوشش گفت که خندان شد. من بیش خود گفتم، خیال میکردم  
این دختر بر سایر زنهای برتری دارد ولی حالا معلوم میشود او  
نیز در ردیف دیگران است! این گریه و خندهٔ پشت سر هم چه بود؟  
از خودش پرسیدم ولی **فاطمه** در پاسخ گفت: راز پدر را فاش  
نخواهم کرد. پس از **مرك** پیغمبر ما را از آن راز خبر داد که پدرم  
گفت: من خواهم مرد ، از این رو گریان شدم سپس گفت تو

نخستین کسی هستی که به من خواهی پیوست لذا خندان گشتم<sup>۱</sup>  
 روز مرگ پیغمبر «ص» بر فاطمه «ع» چه گذشته؟  
 يك موضوعی نیست که قلم بتواند جزئیات آنرا بخوبی  
 شرح دهد.

پدری مهربان و در عوف مانند محمد «ص» را که پشتیبان  
 او و مایه اطمینان همه مسلمانان بوده است از دست داده اکنون  
 چگونه میتواند جای او را خالی ببیند و پس از مرگ پیغمبر  
 بچه چیز و کدام کس دلخوش کند. لذا اغراق نیست که بعضی  
 نوشته اند فاطمه پس از مرگ پدر تا روزی که زنده بود خنده  
 بلب نیاورد.

این مصیبت اگر چه در روح و جسم دختر پیغمبر اثری  
 عمیق نهاد ولی مصیبت شوهر و اهلانتها می که از طرف دولت  
 جدید نسبت بوی وارد شد بیشتر آزرده خاطرش ساخت.  
 اجتماع سقیفه بنی ساعده<sup>۲</sup> و محرومیت علی بن

۱- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۹ زندگانی محمد ترجمه ابوالقاسم  
 پاینده ص ۴۹۲ ج ۲ (با اندک تفاوت)

۲- داستان سقیفه بنی ساعده و خطبه های ابوبکر و سعد بن  
 عباد و ابوعبیده جراح و هم چنین نیرنگهای بازیگران آن صحنه را  
 آنطور که باید در جلد اول جنایات تاریخ نوشته ایم.

در آنجا حقایقی را که از نظر نویسندگان و اغلب دانشمندان  
 دور مانده یا آنها توجه چندانی نکرده اند یاد آور شده و

ابیطالب، شاید بیشتر از مرگ محمد «ص» در فاطمه «ع» اثر کرده و یا اثرش کمتر از آن نبوده است.

پس از آنکه بازیگران سقیفه هریک وظیفه خود را با مهارت و زبردستی انجام دادند و خلافت را بنفع خود تمام کردند و **سعد بن عباد** رئیس طایفه انصار در مبارزه سیاسی خود از **ابوبکر** و طرفدارانش شکست خورد و نزدیک بود جان خود را هم روی مطالبه خلافت بگذارد، **ابوبکر** و **عمر** و پیروان آنها مظفرانه بمسجد پیغمبر مراجعت کردند.

گروهی از بنی هاشم و **زبیر بن العوام** گرد **علی** را گرفته بنی امیه هم، در اطراف **عثمان بن عفان** حلقه زده و بنی زهره پیرامون **عبد الرحمن بن عوف**، بودند. عروقتی وارد مسجد شد حضار را مخاطب قرار داده و گفت: چرا چنین حلقه حلقه و پراکنده نشسته اید برخیزید و با **ابوبکر** بیعت کنید زیرا من و انصار با او بیعت کرده ایم!

**عثمان بن عفان** و کسانی که از بنی امیه در مسجد حاضر بودند، با **ابوبکر** بیعت کردند. **سعد و عبد الرحمن بن عوف** نیز بیعت **ابوبکر** را پذیرفتند ولی **علی (ع)** و **عباس و زبیر و بنی هاشم** بیعت نکرده مراجعت نمودند!

→ نقشه های خائنانه منفعت پرستان را فاش کرده ایم.  
در آنجا آشکار کردیم، که چگونه چند نفر سود پرست بنام جلو گیری از تفرقه، کاخ سعادت مسلمانان را برای ابد و از گون ساخته و بمنظور ریاست چند روزه، دوتیرگی همیشگی بین مسلمانان انداختند. از اینرو داستان سقیفه دیگر در این جا تکرار نمیشود.

مخالفین ابوبکر در خانه فاطمه (ع) تشکیل جلسه دادند، خلیفه جدید، اینجا دچار موقعیت سخت و باریکی شده بود او اگر چه در سقیفه پیروزی یافت و سعد بن عبادیه حریف بزرگ خود را از میدان بدر برد، ولی اینجا بیش از هر چیز از طرف دختر پیغمبر نگران است و شاید آنقدر که از مخالفت فاطمه وحشت داشت بمخالفت علی (ع) اهمیت نمیداد چون فاطمه حتی نزد اشخاصی هم که بجهانی از علی گرفته خاطر بودند دارای حرمتی فوق العاده بود.

علاوه بر این اگر فاطمه بر ابوبکر خشمناک میشد برای وی بسیار زیان داشت چرا که پیغمبر گفته بود هر کس زهرا را خشمناک کند مرا بخشم آورده .  
ساعاتی را که در آن بحران بر خلیفه تازه می گذشت بسیار طولانی و ناگوار بود .

زبیر و علی بن ابیطالب و بنی هاشم بیعت نکرده اند بعلاوه مرکز آنها خانه فاطمه است چه باید کرد؟ بفکرش رسید که عمر را برای مذاکره با مخالفین بخانه فاطمه بفرستد. ابوبکر، با همه دوراندیشی و بختگی که داشت اینجا مرتکب اشتباهی شد و شاید تشویش زیادی که از وقوع بیش آمدهای ناگوار داشت بوی مهلت نداد، تا در این مورد نیز فکر درستی بکند، فقط تمام حواسش در اطراف مخالفین دور میزد که بهر قیمت هست هر چه زودتر بیعت کنند.

عمر مردی تند خو و عجول و بعکس ابوبکر بود که مشکل ترین و دشوارترین حادثه را با خونسردی کامل تلقی میکرد و موقع را نمیباخت، عمر میخواست در هر جا باخسوف و درشتی، کار را از پیش ببرد از اینرو گاهی با تند خوئی خود رشته های

ابوبکر را نیز پنبه میکرد .

و چنانکه در جلد اول جنایات تاریخ « آنجا که حوادث سقیفه بنی ساعده را متذکر شدیم » نوشتیم که در پایان کار، عمر خود را بروی سعد بن عبادہ رئیس طایفه انداخت و می خواست او را بکشد ولی ابوبکر ملتفت شده و بوی گفت : حالا وقت مداراست نه موسم خشونت و تند خوئی .

عمر در این مأموریت نیز نتوانست آنطوریکه که لایق یک سیاستمدار ورزیده است وظیفه خود را انجام دهد ، یا لاقلاً با مخالفین بزبان خوش صحبت کند و همینکه خود را بخانه فاطمه رساند ، از پشت درصدا زد بیرون ، بیرون بیایید . ولی بنی هاشم و علی (ع) اعتنائی نکردند عمر هیزم خواست و فریاد کرد اگر بیرون نیائید خانه را با هر که در آن هست آتش خواهیم زد : گفتند . فاطمه در این خانه است گفت : چه عیب دارد در اثر تهدید عمر آنهاست که در خانه بودند بیرون آمدند و بمسجد رفته با ابوبکر بیعت کردند ولی علی در خانه ماند زیرا او سوگند خورده بود که تا قرآن را جمع نکند از خانه بیرون نیاید<sup>۲</sup>

عمر اگر چه با این تهدید توانست چند نفر مخالف را از خانه فاطمه «ع» بیرون آورده و در صف بیعت کنندگان در آورد ولی اهانتی را که بدختر پیغمبر کرد برای خودش و خلیفه گران تمام شد ، گفتم آنروز اشخاصی پیدا می شدند

که خاطرشان از علی بن ابیطالب «ع» گرفته بود ولسی دختر پیغمبر (ص) زده‌مۀ مسلمانان احترام داشت لذا حتی امروز هم آنها ای که جانشینی پیغمبر را به نص آسمانی و فرمان‌خدایی ندانسته و برای اکثریت موکول مینمایند ، رفتار عمر را نمی‌پسندند و آنرا کاری زشت و گناهی بزرگ می‌شمارند و بهمین نظر است که بعضی از دانشمندان سنی وقتی باین داستان میرسند دست و پا کرده و اغلب وقوع حادثه را بشدت انکار مینمایند .

خشونت و فریاد عمر فاطمه (ع) را مجبور ساخت که عقب در خانه آمده و گفت : چه مردم بی چشم و آبرویی هستید هنوز جنازه پیغمبر در خانه ماست ، شما تهیه کار خود را دیده و اکنون بقصد فرمانفرمائی بسر وقت مسا آمده اید ! شاید در آنوقت عمر متوجه شد چه دسته گلی بآب داده است لذا دیگر توقف در آنجا را بصلاح خود ندیده و بمسجد برگشت و در صدد برآمد دیگری را برای احضار علی (ع) بفرستد که اگر پیش آمد بدی رخ داد مسئولیت آن بگردن خلیفه و خودش نباشد<sup>۲</sup>

عمر پس از رسیدن بمسجد از ابو بکر درخواست کرد که تکلیف علی را یکسره کند و از او بیعت بگیرد ابو بکر

۱ - ص ۱۰ و ۱۱ الامامة والسياسة

۲ - ما این واقعه را طبق نقل دانشمندان سنی نوشتیم ، در صورتیکه روایات شیعی می گوید : عمر در خانه را سوزانید و فاطمه هم که پشت در بود از فشار در و جمعیت صدمه دید و میگویند کودکی هم که در شکم داشت در اثر این حادثه سقط گردید .

بقنفذ نوکر عمر دستور داد ، علی را احضار نماید **قنفذ** بخانه فاطمه رفت و به علی گفت : خلیفه پیغمبر تو را می خواهد . علی «ع» فرمود : چه زود به پیغمبر دروغ بستید قنفذ بر کشت و پاسخی را که شنیده بود ابلاغ نمود **ابوبکر** مدتی گریان شد ولی عمر دوباره فشار آورد که این مرد نافرمان ! را مهلت نده و از او بیعت بگیر . ابوبکر بقنفذ گفت این مرتبه برو و به علی بگو امیر المؤمنین می خواهد بیائی و با او بیعت کنی **قنفذ** دوباره پیام ابوبکر را به **علی «ع»** ابلاغ کرد ولی **علی** به صدای بلند گفت **سبحان الله** چیزی را که در خور آن نیست ادعا نمود . فرستاده بر کشت و پاسخی را که شنیده بود با ابوبکر گفت و خلیفه هم برای مرتبه دوم گریه را سر داد عمر ایسن بار خودش برخاست و با عده ای رو بخانه فاطمه آمده و در زدند **فاطمه** که صدای آنها را شنید با بانگی بلند پدرش را مخاطب ساخته و گفت : پدر پس از توچها از **پسر خطاب** و **پسر ابی قحافه** دیدیم . از شنیدن ناله فاطمه عده ای که همراه عمر بودند بگریه افتاده و بعقب رفتند اما بالاخره **علی** را از خانه بیرون آورده و بمسجد بردند ۱-۲ و در مقابل ابوبکر نگاهداشته بوی گفتند بیعت کن .  
- اگر بیعت نکنم چه ؟ ؟

۱ - ص ۱۰ الامة والسياسة

۲ - چنانکه ملاحظه میکنید شرح این حادثه از روی نوشته ابن قتیبۀ دینوری که یکی از مؤرخین و دانشمندان سنی بوده و در سال ۳۲۲ هجری مرده نوشته شده و خود نویسنده -

بخدا قسم اگر بیعت نکنی گردنت رامیزنیم !  
آنوقت بنده خدا و برادر پیغمبر را کشته اید.

تا این مقدار اعتراف کرده است، در صورتی که تاریخ شیعه فجایع  
بیشتر را از عمر و همراهانش ذکر میکنند و مخصوصاً کتاب سلیم  
بن قیس هلالی که نزد علماء شیعه معتبر بوده و مرحوم مجلسی و  
دیگران از روی نوشته آن نقل مینمایند، متذکر است که  
بین فاطمه و فرستادگان ابوبکر که عمر نیز جزء آنها بوده کار  
بمرحله بالاتری کشیده و فاطمه که میخواست است از خروج  
شوهرش جلوگیری نماید با تازیانه یا غلاف شمشیر عقب رانده شده.  
قطع نظر از گفته های طرفین هیچ بعید نیست که چنین  
حوادثی پیش آمده باشد زیرا اگر جانشینی محمد (ص) حق  
رسمی علی بوده و کارگردانهای سقیفه با امیرنک او را از حق خود  
محروم ساخته اند مسلماً خود را برای ارتکاب جنایات بعدی نیز  
حاضر نموده بودند کسی که بچنین کار نامشروعی دست میزند و  
گفته پیغمبر را زیر پا میگذارد از آزار دختر پیغمبر نیز باکی  
نخواهد داشت.

و اگر فرض کنیم صحبت جانشینی و خلافت در بین نبود و  
چنانکه علی طاعت او میگوید: انتخاب خلیفه حکم انتخاب رئیس  
جمهور را دارد و رأی اکثریت در آن قاطع است، کار آسان تر  
میشود زیرا هر رئیس جمهوری که بدلتخواه و دسیسه تیزیه  
گردانها انتخاب شده و بخواهد مخالفین خود را مرعوب

عمر - بنده خدا درست ، اما برادر پیغمبر نه<sup>۱</sup> ابوبکر در تمام این مدت ساکت بود.

۱- سیاستمدار کم حافظه فراموش کرده است، موقعیکه پیغمبر بین یاران خود عقد برادری میبست علی را برادر خود خواند. و باز فراموش نمود که پیغمبر هنگامیکه خویشاوندان خود را مهمانی کرده و بآنها اطلاع داد ، من از جانب خدا مأمور دعوت شما هستم کسی جز علی باو نگوید پس گفت :

این برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شماست حرف اورا گوش کنید و از وی پیروی نمائید تاریخ ابوالفداج ص ۱۱۹ تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۷ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۲۲ حیوة محمد ص ۱۰۴ طبع اول.

→

ساخته و با فشار و تهدید تحصیل اکثریت نمایند از چنین تبه کاریها ناگزیر خواهد بود .

اگر ما گاهی در نوشته های خود از ابوبکر و عمر یا ابو عبیده جراح بمرد سیاسی تعبیر میکنیم ، یا میگوئیم بازیگران سقیفه فلان کار را کردند یا فلان نیرنگ رازدند کسی حق اعتراض ندارد و نسبت بمقام هیچیک از اینها توهینی نشده است زیرا پس از آنکه خلافت به سلطنت تبدیل گردید و نباشد نص آسمانی در بین نباشد و از رأی اکثریت پیروی شود مدعی سلطنت ناچار است بوسایل مختلفه متشبث شده و موفقیت حاصل کند و در این صورت روحانیت جنبه معنوی خود را از

←

علی گفت: من از شما بخلاف سزاوارترم شما باید با من بیعت کنید؟ شما با تکاء خویشی پیغمبر و سبقت در اسلام انصار را از میدان در کردید حالا خلافت را بزور ستم از ما میگیرید! ای مهاجرین ما از همه کس لایقتر هستیم ما اهل بیت پیغمبریم، کسی که قرآن را بداند و از احکام خدا مطلع باشد و خوبی رعیت را بخواهد و بدی را از آنها بر طرف سازد، میان ماست.

بشیر بن سعد در پاسخ گفت: اگر انصار سخنان تو را شنیده بودند با غیر تو بیعت نمیکردند<sup>۲</sup>

۱ - ص ۱۸ الامامة والسياسة.

۲ - ص ۲۰ الامامة والسياسة

← دست داده و حکم يك مرد سیاسی را پیدا خواهد کرد  
علی طنطاوی در پیامی که بعلمای شیعه داده میگوید:  
« هر شهری که انتخابات عمومی در آنجا صورت میگیرد حکومت بنظریه ملت است نه بنص آسمانی. و حق خدائی، از این حزب بازیها و دسته بندیها خالی نیست » و باز در جای دیگر نامه خود میگوید : آیا هنوز نمیخواهیم مسئله خلافت را از لباس دین خارج کرده تا بدون کم و زیاد بمسئله سیاسی و مناقشات حزبی و انتخاباتی برگردد.

و باز مینویسد: احزاب سیاسی میجنگند و بهم میافتند و گاهی هم یکدیگر را دشنام داده، بعضی بر دیگری تعدی ←

عمر بسیار عجله داشت هرچه زودتر کار را تمام کرده و از علی (ع) بیعت بگیرد، ولی ابوبکر از دور اندیشی و حزم که داشت میخواست کاری بکند که بر حسب ظاهر بیعت علی جنبهٔ مسالمت داشته و نشانهٔ میل و رغبت او باشد نه اینکه بزور و فشار و تهدید از وی بیعت بگیرند لذا در پاسخ عمر که گفت: دربارهٔ علی چه حکمی میکنی؟ گفت: تا فاطمه با اوست بوی فشار نمیآوریم<sup>۱</sup>

و شاید باتکاء همین نوشته، آنهاییکه میگویند فاطمه ششماه پس از مرگ پدر زنده بود معتقدند، علی نیز تا ششماه از بیعت با ابوبکر خودداری کرد.

علی (ع) پس از آنکه این بار هم بیعت نکرده از

## ۱- ص ۱۱ الامامة والسياسة

← میکنند و هر دسته‌ای برای پشتیبانی از رئیس خود بمداخلی وی برخواسته و بر دشمن و رقیب او افتراء میبندد ولی همینکه جنجال انتخابات خوابید همه بایکدیگر برادر بوده و برای وطن و بلندی نام وطن میکوشند این نویسندهٔ معاصر میگوید:

خلافت يك مسئله سیاسی است و مردان سیاسی از دسته بندی ناچارند و بلکه گاهی افتراء میبندند و دشنام میدهند پس ما حق داریم از چنین مردمانی آنطور تغییر کنیم. ترجمهٔ تمام نامه‌ای را که علی طنطاوی دوسال پیش در مجلهٔ الرساله چاپ قاهره منتشر ساخت و پیامی که بعلماء شیعه فرستاد در جلد دوم جنایات تاریخ نوشته‌ایم.

مسجد مراجعت کرد خواست ، آخرین اتمام حجت را نموده و تا آنجا که میتواند از حق خود دفاع نماید و راه عذر برای کسانی که بیعت غدیر را زیر پا نهاده اند باقی نگذارد از این رو تصمیم گرفت بکمک فاطمه که موقعیتش چنانکه نوشتیم نزد همه مسلمانان بسیار خوب بود مردم را بخود دعوت کند ولی دیگر کار از کار گذشته و دنیا طلبان بر خیشان سوار شده بودند . مهاجر و انصار در جواب دختر پیغمبر میگفتند: اگر پسر عمویت زود تر ما را خبر می کرد بسا ابوبکر بیعت نمی نمودیم ! **علی** فرمود: شما متوقعید من پیغمبر را در خانه گذاشته و خاکش نکنم و بر سر خلافت باشا بچنگم .

یکی از نویسنده های تازه بدوران رسیده خارج کشور با اینجا که میرسد احساساتش گل کرده ! و میگوید : علی فاطمه را سوار میکرد و بدر خانه مهاجر و انصار میبرد تا بکمک او برای خود پشتیبان بتراشد راستی اگر مردم هم دعوت او را می پذیرفتند چه خون ریزی هائی بپا می شد و چه فسادى بر میخواست .

ولی گویا درست توجه نکرده است که اگر منظور **علی** ایجاد فتنه و انقلاب بود « نه مطالبه حق » همانوقت که ابوسفیان بمنزل وی آمد و او را بر علیه **ابو بکر و عمر** تحریک نمود و حتی وعده داد که برای یاری تو مدینه را پراز سواره و پیاده خواهم کرد ، بر علیه خلیفه جدید قیام میکرد و کار را از پیش میبرد ولی **علی (ع)** چون منظور ابوسفیان را میدانست و از انقلاب و خونریزی متنفر داشت با و روی موافق نشان نداد لکن در مورد استمداد بوسیله دختر پیغمبر ، چنانکه نوشتیم

برعلی (ع) لازم بود تا آنجا که میتواند از تضییع حق خود جلو گیری نماید .

با این گفتار های متناقض و روایت های ضد و نقیض بطور تحقیق نمیتوان فهمید که **علی بن ابیطالب** چه روزی با **ابوبکر** بیعت کرد ، ولی این اندازه مسلم است که بیعت او در روز های اول خلافت صورت نگرفته زیرا چنانکه نوشتیم او تا مدتی با کمک دختر پیغمبر از حقوق خود مدافعه مینمود و اگر همان روز های نخست بیعت کرده بود هیچوقت اقدام چنین کاری نمیکرد و شاید همانطور که **ابن قتیبه** نوشته است پس از **مرگ فاطمه** با **ابوبکر** بیعت کرده باشد .

برخی نیز که معتقدند ، **فاطمه (ع)** تا ششماه پس از وفات پدر زنده بود میگویند : **علی بن ابیطالب** و بنی هاشم نیز در این مدت بیعت نکردند « چنانکه **ابن عبدربه** در کتاب **عقد الفرید**<sup>۱</sup> و **طبری** در تاریخ<sup>۲</sup> از زهری نقل کرده اند . از طرفی در چگونگی آمدن **عمر بخانه فاطمه (ع)** باز هم گفته یکنسان نیست چنانکه نوشتیم **ابن قتیبه** میگوید : وقتی **عمر (ع)** **آهنگ** آتش زدن خانه را کرد **فاطمه** خودش عقب در آمده و بر او بر آشت **ابن عبدربه** نیز همینطور نوشته<sup>۳</sup> ولی **طبری** میگوید : هنگامی **عمر** بدرخانه **علی** رسید که **طلحه** و **زبیر** و گروهی از مهاجرین نیز آنجا بودند . **عمر** گفت : بیرون بیایید ! و گرنه بخدا قسم همه شمارا آتش میزنم ! **زبیر** با **شمشیر** کشیده بطرف او دوید ولی پایش

---

۱ - جلد ۲ ص ۲۵۳

۲ - ص ۱۸۲۵ جلد ۴

۳ - ص ۲۵۳ جلد ۲ عقد الفرید

لغزید و بزمین افتاد و شمشیر از دستش پرت شد اطرافیان باو هجوم آورده و دستگیرش کردند<sup>۱</sup>

اگرچه همانطور که در کتاب جنایات تاریخ<sup>۲</sup> نوشتیم داستان سقیفه بنی ساعده بقدری پیچیده و مبهم بوده و باندازه ای گفته ها و نوشته های گوناگون در اطراف آن موجود است، که انسان نمیتواند نظر قطعی خود را اظهار کند ولی از روی هم رفته نوشتها میتوان گفت که: پس از پایان کار سقیفه هنگامیکه ابوبکر و عمر مظفرانه مراجعت کرده اند چون عجله بسیار داشتند که کار را تمام کرده و نگذرانند بچه نوزادشان سرزا بمیرد! و از طرفی علی (ع) و بنی هاشم هم نقطه مقابل آنها بوده و تسلیم نمیشده اند و تمام نیروی خود را در جبهه مخالفین متمرکز نموده و میکوشیده اند بزودی کار بیعت را یکسر کنند از اینرو با اقداماتی هم دست زده اند که از جمله آنها جمع هیزم و آتش زدن خانه بوده است؛ و همینقدر که ابن قتیبه و ابن عبدربه اعتراف میکنند که عمر دستور داد آتش بیاورند و وقتی که طبری میگوید: عمر بآنها تیکه در خانه بودند داد زد، که اگر بیرون نیائید همه شما را خواهم سوخت، باید مطلب را تا آخر خواند.

بهر حال چون تفصیل این فجایع خواننده را آزرده ساخته و ممکن است موجب تهییج احساسات شود و از طرفی کاری است گذشته !!

دنبال مطلب را بریده کیفر را با خدا و قضاوت را با اهل تاریخ میگذاریم.

زهر ا (ع) در مسجد  
جای تردید نیست که ابوبکر به بهانه  
اینکه محمد (ص) گفته است پیغمبران  
ارث نمیگذارند دهکده فدک<sup>۱</sup> و باغستانهای آنرا از  
فاطمه (ع) گرفته و جزء بیت المال ساخته.

ولی تصور میشود این اقدام ساده و بدون سابقه و نقشه  
قبل از بعمل نیامده بلکه پاپوش ضبط فدک زودتر دوخته شده  
و شاید همان موقع که عمر و ابوبکر و نفری و یا با شرکت  
ابو عبیده جراح مقدمات اشغال مرکز خلافت رامی چیده<sup>۲</sup>  
تصرف باغستان فدک<sup>۳</sup> نیز از نظرشان دور نبوده.

مخصوصاً وقتی این نظرقوت میگیرد که ما با اجتماع  
مسلمانان در روز غدیر<sup>۴</sup> نیز توجه داشته و همچنین بمخالفت

۱- چون تاریخ مفصل فدک را از سال هفتم هجرت تا  
اواخر قرن سوم در جلد اول و دوم جنایات تاریخ نوشته ایم و  
حوادثی را که در طول سه قرن در آنجا رخ داده متذکر شده ایم  
بنابراین، بحث در اطراف فدک در این کتاب تکرار نمیشود.

۲- ص ۳۷-۴۵ جلد اول جنایات تاریخ

۳- ص ۵۸-۶۳ جلد اول جنایات تاریخ

علی و بنی هاشم با هر مدعی مقام خلافت نیز متوجه باشیم. پس از مرتب ساختن این چند موضوع و ارتباط آنها بایکدیگر<sup>۳</sup> باین نتیجه میرسیم که :

۱ - عمرو ابو بکر مدتها پیش از مرگ محمد (ص) در ایام بیماری او بخلافت نظر داشته اند .

۲ - مخالف بزرگ آنها اول علی بن ابیطالب (ع) است که بموجب گفته پیغمبر میبایستی خلیفه باشد و مخالف دوم طایفه انصار است که رئیس آنها سعد بن عبادیه نیز از طرفداران جدی علی بوده .

۳ - فدک در آمد معتنا بی داشته باندازه ای که بنی هاشم میتوانسته اند با اهاش از محل عوائد آن ، از استفاده بیت المال چشم پوشیده و بهیچوجه نیازی بخلیفه نداشته باشند و همچنان بمخالفت با مرکز خلافت ادامه داده و بلکه دلها را نیز متوجه خود سازند .

۴ - این در آمد مستقیماً بدست فاطمه (ع) دختر پیغمبر میرسیده است و موقعیت وی چنانکه نوشتیم نزد همه مسلمانان بزرگ و مورد تجلیل بوده است .

همه این عوامل ابو بکر را وادار کرد که ملک مسلم دختر پیغمبر را از چنگ وی گرفته و ضمیمه بیت المال کند تا دیگر بنی هاشم نتوانند با مرکز خلافت مخالفت کنند و بر اثر تشکدستی و فشار معیشت تسلیم شوند .

**شکایت بمجمع عمومی**      آنروز مسلمانان ، مرکز اجتماعی جز  
مسجد نداشتند . دادخواهی . دادستانی

ابلاغ احکام ، شوری ، و بالاخره مرکز اتخاذ هر گونه تصمیم  
و اجتماعی در مسجد بود . در مسجد پیغمبر طبقه اشراف و پست  
مدینه حاضر میشد و هر کس شکایتی از کسی و یا ادعائی بر او داشت  
که طرف بدان اعتنا نمیکرد بمسجد می آمد و در مجمع عمومی  
مسلمانان سخنان خود را میگفت و توجه مسلمانان را بگفته خویش  
جلب میکرد .

اها انتهای که یکی پس از دیگری بدختر پیغمبر وارد  
شد سبب گردید که او نیز شکایت خود را بمجمع همگانی  
مسلمانان تقدیم دارد و از ظلم و تعدی حکومت جدید  
شکایت کند .

ولی باید متوجه بود که آنچه فاطمه آنروز می خواسته  
است در مجمع همگانی طرح کند نه تنها مدافعه از حق شخصی  
خود و شکایت از تصرف فدک بوده است این تصور ، مولود  
فکر کوتاهانی است که هنوز بعظمت این خانواده پی نبرده اند  
اگر منظور فاطمه فقط استرداد فدک بود و هدفی جز منافع

مادی نداشت چطور موقعی که ابوسفیان بکمک علی آمد و خواست ویرا علیه ابوبکر تحریک کند و او نپذیرفت ، بشوهر خویش اعتراض نکرد و چرا در ضمن خطابه خود پیوسته حکومت و طرفداران او را از خطر انقلاب و شورش میترسانید با آن که در آنوقت نه علی و نه فاطمه یا ورائی نداشتند که در مقابل حکومت قیام کنند .

**فاطمه** از این نطق آتشین نظر مهم‌تر و دقیق‌تری داشت او بزرگ‌تر از این است که بمردم شکایت کرده و از آن‌ها دادخواهی کند که چرا نان و خوروش بچهای وی را گرفته‌اند!! **فاطمه** میخواست بمردم آنروز بگوید که شما در بنام اسلام و در نتیجه بزرگ شمردن دستورهای آن، از ذلت رهایی یافته و باین مقام رسیدید که دنیا را متوجه خود ساختید و اگر پشت پا بدین دستور پیغمبر بزنید دیگران نیز در شما طمع میکنند. وقتی مردم فهمیدند که میتوان با همه سفارشات پیغمبر در باره دخترش خانه او را طعمه آتش کرد و اموال وی را بتصرف آورد ، از دیگران چه باکی دارند.

وقتی مردم بفهمند یاران دیرین پیغمبر و سابقان در اسلام پشت پا بحکم خدا زده و برای رسیدن بکرسی پادشاهی از هیچ عملی خودداری نمیکند، پیش خود خواهند گفت، نه خدائی بوده است ، نه دینی و بلکه حکومت بوده و بس و اگر این فکر مسموم در دماغها راه یافت کاخ سعادت مسلمانان بلرزه درمی آید و بنیان خلافت سست شده و ریشه تمدن اجتماع میخشکد و مسلمانان دو باره به همان حال توحش و بربریت افتاده و پس از مدتی آقائی و عزت بخاک مذلت خواهند نشست این نتیجه قهری بی اعتنائی هر هیئت حاکمه‌ای نسبت

بقوانین مملکت میباشد. وقتی ملت ببیند قانون در نظر رؤسا و رجال مافوق جز عبارات جامد و الفاظ متقوش نیست، کجا برای قانون ارزش قائل خواهد شد و چه وقت رفتار و کردار خود را با آن خواهد سنجید؛ بلکه او نیز از موقعیت سوءاستفاده کرده و بفکر آزدن زیر دست خود میافتد آنگاه در نتیجه غفلت در اجرای يك حکم كوچك، اجتماع بزرگی در مسیر فنا واضمحلال قرار میگیرد.

آنروز فاطمه (ع) میخواست بابو بکر و عمر و مسلمانان دیگر تذکر دهد که برای نفع شخصی منافقین و مخالفین را نسبت بخود و احکام دین گستاخ نکنند و با پشت پا زدن بگفتار پیغمبر دشمن را چیره نسازند، این بود که چادر پوشید و بهمراهی چندتن از زنان و خویشاوندش بمسجد آمد ابو بکر با عده زیادی از مهاجر و انصار در مسجد بودند، که فاطمه وارد شد نخست پرده ای بین وی و مردم کشیدند؛ آنگاه فاطمه پیش از آنکه نطق خود را افتتاح کند ناله ای از دل کشید که بر اثر آن مردم بگریه افتاده و مجلس را تشنجی سخت فرا گرفت.

فاطمه اندکی ساکت شد تاجوش و خروش حضار آرام گرفت و همه مردم تخفیف یافت، آنگاه شروع بحجبت کرد. خدا را سپاسگزاری کرد که بر بند گانش نعمت بیکران داده و گیتی را بی هیچ آفریده و بر پدرش درود فرستاد که خدا او را برگزید و بر اهنمایی مردم مأمور ساخت.

سپس گفت مردم! بدانید من فاطمه دختر محمدم از نو میگویم و بر آنچه میگویم بینا هستم. بیهوده نمی گویم و بیجا رفتار نمیکنم.

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم

حریص ، علیکم بالالمؤمنین رؤف رحیم  
آن پیغمبر پدر من است نه پدر شما ، برادر پسر عموی  
من است نه پسر عموی مردان شما .

محمد (ص) حق پیغمبری را ادا کرد ، سرپیچان  
را بیم داد و از راهی که کفار و مشرکین پیش گرفته بودند  
رخ بر تافت و سرهای آنها را کوفت .

مردم را با منطق قوی و اندرزهای سودمند بخداشناسی  
و حق پرستی خواند . آنقدر گلوی مشرکین را فشرد و بتهارا  
درهم شکست تا شب تاریک کفر ، رخت بر بست و صبح درخشان  
اسلام پدید گردید ، تا وقتی که پرده از چهره حقیقت بکنار  
رفت و پیشوای دین بسخن آمده و زبان شیاطین گنگ شد  
تا اینکه بر سراسر منطقه کفر ، کلمه لا اله الا الله حکومت کرد .  
مردم ! شما بر کنار مغاک کی جا گرفته ، طعمه هر طمع  
خوار و مزه هر آشامنده و شراره ای بی دوام و لگد کوب  
طوایف بودید .

از گودالهایی که بآب باران و شاش شتران پر شده بود  
مینوشیدید . گیاه بیابان و برک درختان را میخوردید ، پست و زبون  
بودید . اطرافیان بر شما چیره شده همچون صیدتان میر بودند .  
پس از اینهمه سختیها که کشیدید و شکنجه ها که دیدید  
خدا شما را بدست محمد (ص) از بدبختی نجات داد محمد (ص)  
بردزدان و گردنکشان عرب دست یافت ، هر گاه آنها آتش  
جفک افروختند خدا خاموشش ساخت و گاهی که گردنفرازی  
سر برداشت یا مشرکی بطغیان بر خواست محمد (ص) علی  
را بسر کوبی اوفرستاد . علی هم تاسر و مغزش را بامشت  
نکوفت دست از وی برنداشت و تا آتش کینه او را بآب شمشیر

خاموش نکرد بجای خود نشست .

شما درخوشی و آسودگی غرق شده ، شاد و خندان  
بسر میبردید علمی رامیدید که در راه خدا و برای خوشنودی  
پروردگار هر رنج و سختی را بر خود هموار میدارد .

همین که خدام ~~محمد~~ را بجایگاه پیغمبران خواند و او  
را نزد خود برد : کینه های پنهان آشکار شد تا جائیکه جامه  
دین فرسوده گشت و میدان بدست گمراهان افتاد رشته گفتار  
رافرومایه ها بدست گرفتند و پیروان دنیا نغمه های ناهنجار را  
سرداده دم را از چپ و راست بحرکت در آوردند .

در این وقت شیطان که انتظار فرصت میبرد گردن افراشته  
و شمارا بطرف خود خواند ، شما نیز دعوتش را پذیرفته و فریب  
وی را خوردید .

شمارا جنبش داد ، شما هم چالاک و چابک جنبیدید  
و از شما خواست که خشمگین شوید شما نیز خشمناک گشتید  
شتری را که از شما نبود داغ زدید ! و در آبخور  
دیگران فرو آمدید ! « یعنی خلافت را بناحق گرفتید » با اینکه  
هنوز عهدتان با پیغمبر نزدیک است و زخم دل ما بهبودی نیافته و  
جرأحتمان سر بهم ننهاده همه این زشت کاری را مرتکب شدید .  
گمان میکنید ؛ برای جلو گیری از فتنه و اختلاف کلمه  
باچنان سرعت و چابکی بتعمین خلیفه اقدام کردید !.. آگاه  
باشید که خود را در فتنه انداختید و آتش دوزخ شما را فرا  
خواهد گرفت .

آوه ...! چطور شده ... در چه حالید ... خیال کجارا دارید  
... کتاب خدامیان شماست امر و نهی آن معلوم است دستور  
هایش هویدا است . آیا بقرآن پشت پامیز نید؟ آیا برخلاف قرآن

حکم مینمائید؟ این نعل و اژگون زدن برای مردم ستمکار بداست.  
هر کس دینی جز اسلام بپذیرد از او قبول نمیشود و در  
آنجهان از زیانکاران است این اندازه درنگ نکردید، که این  
حیوان رمیده آرام شود<sup>۱</sup>

حق را باطل و باطل را حق جلوه دادید کره رابا شیر  
مخلوطه کردید، مابر این مصیبت که مانند کارد تیزی صدمه  
میزند صبر میکنیم.

شما گمان میکنید ما از محمد (ص) ارث نمیبریم چه  
حکمی!! مگر بقانون جاهلیت حکم میکنید.  
برای کسانی که ایمان آورده و یقین داشته باشند چه

۱ - در سالهای آخر زندگی پیغمبر (ص) دسته‌های کوچک  
و بزرگی از داخل و خارج مدینه چشم‌طه-ع بحکومت اسلامی  
دوخته و خیال‌های خامی در سر میپختند قبایل بسیاری نیز  
که اجرای مقررات اسلام را بزیان مالی و یا مقامی خود میدانستند  
پیوسته، منتظر فرصت بوده و لذا پس از مرگ پیغمبر بسیاری  
از دادن زکوة که يك نوع باج حساب میشد خود داری کردند  
و چند تن نیز به پیغمبری برخاستند و بطور کلی در مردم سست  
ایمان يك نوع رمیدگی پیدا شده بود و هر گاه مرکز خلافت نیز  
دستخوش اغراض شخصی و ریاست طلبی میگشت احکام اسلام  
علناً پایمال میشد و در بین‌یاغیان و مخالفین که تازه سر برداشته  
بودند انعکاس بدی داشت. اینجاست که اثر سوء شتابزدگی کار  
گردانهای سقیفه را خاطر نشان ساخته و آنها را بگردار زشتشان  
سرزنش میکند و میگوید شما لا اقل صبر میکردید، آنها که  
از دین رمیده اند رام شوند سپس خودتان این خلاف قانونها  
را مرتکب میشدید نه اینکه بارفتار برخلاف دین خود آنها را  
بیشتر جری کنید.

کسی بهتر از خدا حکم میکند؟<sup>۱</sup>  
 پسرابی قحافه! توا ز پدرت ارث می بری ولی من از  
 پدرم ارث نمیبرم!<sup>۲</sup>

بسیار خوب پسرابی قحافه! حالا فداك مانند شتر  
 مهار کرده و پالان شده بتو ارزانی باد ولی روز رستاخیز  
 تو را ملاقات میکند، آنروز خدا بهترین داور و محمد(ص)  
 نیکوترین پیشواست.

اینجا فاطمه از شدت سوز و گداز بروی قبر پدر  
 افتاد و با گفتن دو شعر رنج خویش را با پدر مهربان

۱ - هر کس که تا اندازه ای دقیق بوده و در گفتار فاطمه  
 (ع) تأمل کند کاملاً معلوم میشود که تأثر دختر پیغمبر بیشتر از  
 تغییر نامشروعی بوده است، که خلیفه جدید در قانون ارث  
 داده و موجب میشد دوباره کردار شوم دوره سیاه جاهلیت  
 تجدید گردیده و مردم رفتار خلیفه را سرمشق قرار دهند و  
 دختران را از ارث بردن محروم سازند.

اگرچه ابوبکر روایتی را از محمد (ص) نقل میکرد که  
 او فرموده است «ما پیغمبران ارث نمیگذاریم» ولی مسلماً این  
 اقدام در اذهان عمومی اثر دیگری میبخشید یعنی همان عقیده  
 کهنه و فرسوده ای را که در مغز عده ای باقی بود زنده میساخت  
 این نیز يك نکته حساسی است که در نطق بر مغز و آتشین فاطمه (ع)  
 نهفته است.

۲ - اینجا اشاره می کند که در دین اسلام دختر ها نیز  
 ارث میبرند و محرومیت دختر از ارث کار عرب های پیش از  
 اسلام است.

در میان نهاد :

پس از تو مصیبتها و سختیهای بود  
اگر تو حاضر بودی دشواریها زیاده نمیشد  
ما تو را از دست دادیم  
همچنانکه باران درشت از زمین گرفته شود  
یاران تو باماز در مکر در آمدند ، گواه باش و از نظر  
دور مدار <sup>۱</sup> اگرچه از شنیدن این خطبه آتشین زن و مرد  
بسختی گریان شده بودند ولی **فاطمه (ع)** اندکی پس از این  
نطق دوباره انصار را مخاطب ساخته و گفت :

**ای جوانان ! ای بشتیانان دین !** ای نگاهبانان اسلام  
چرا در یاری من سستی میکنید ؟ چرا بمن کمک نمینمائید  
چرا در حقم کوتاهی میکنید ؟ پدرم نگفت احترام مرد را  
بفرزندان او حفظ کنید ؟ چه زود فتنه بپا کردید ! چه شتاب زده  
پیروی هوی و هوس را نمودید ! پیغمبر تان حالا مرد و شما باین  
زودی دینش را لگد کوب نمودید ! ملتفت باشید ! قسم بجان  
زهرامرک **محمد (ص)** بسیار دردناک است این شکاف هر آن  
گشاده تر و این گشادگی هر آن سهمناک تر میشود <sup>۲</sup>  
زمین بمرک محمد تاریک گردید . کوهها متزلزل شد

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۹۳ اعلام  
النساء ص ۱۲۰۷ و ص ۱۲۰۹ . بلاغات النساء ص ۱۳ بحار الانوار  
ج ۱۰ احتجاج طبرسی .

۲ - در اینجا نیز مردم را از پراکندگی بیم میدهد مبادا  
دشمن باز از موقع استفاده کند .

## کاخ آرزو فرو ریخت ۱

پس از محمد (ص) خانواده او خوار شد، احترام آنها از بین رفت، حدودشان شکسته گردید.  
ایسن مصیبتی است که در قرآن از آن خبر داده و محمد (ص) هم پیش از مرگش شما را مطلع ساخت خدا میگوید:

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً وسيجزى الله الشاكرين  
پس ران قیله! «قیله نام زنی است که مادر نخستین انصار و قبائل اوس و خزرج است» میراث پدر را از من بگیرند و شما پیش روی من هستید؟ بانگ داد خواهی مرا می شنوید

۱ - ایجاد وحدت حقیقی و تساوی بین افراد مسلمان و برهم زدن امتیازات پوچ که در نظر (محمد) بود بمنزله اولین سنک کاخ سعادت مسلمانان محسوب میشد ولی افسوس که منفعت پرستان، حفظ ریاست خود را بر همه چیز مقدم داشتند و برای طبقه اشراف برتری های مخصوصی قائل شدند بیست و سه سال این روش زشت ادامه داشت. در سال سی و پنجم هجری هنگامی که علی خواست همان مساوات حقیقی را که در زمان محمد (ص) بود از نو برقرار سازد و بیت المال را بر همه یکسان تقسیم کند سر و صدا بلند شد و اشراف و گردن کلفت ها مانند طلحه و زبیر مخالف شدند. بعدی این سیره زشت بین مسلمانان کار عادی محسوب می شد که در همان جلسه مرد پارسائی مانند سهل بن حنیف با اعتراض برخاست و به علی (ع) گفت: این مردی که تو او را بامن بیک چشم مینگری و بمن و او یک اندازه بهره میدهی تادیشب غلام من بود.

مرا وامیگذارید؟! در صورتیکه سپاه دارید، تجهیزات دارید خانه دارید، پسر دارید، خدا شما را برگزیده است. چقدر با عرب جنگیدید، چقدر خود را بسختیها و مشقتها افکندید! چقدر با مشکلات روبرو شدید تا آسیای اسلام را بگردش انداختید، تا آتش جنگ فرو نشست، تا جوش و خروش کفر ساکت شد، تا هرج و مرج تخفیف یافت و ریشه دین محکم گشت.

آیا پس از اینهمه پیشروی عقب نشینی کردید؟ و پس از سختگیری سست شدید؟ با این همه نیرومندی از مردمی که دین را زیر پا نهاده و ایمان را بازیچه خود ساخته‌اند ترسیدید!

**بکشید پیشروان کفر را چون آنها ایمان ندارند**  
 شاید باز گردند میبینم به تن آسائی گرائیده و بخوشی خو گرفته‌اید. آنچه را فهمیده انکار کردید و آن را که آشامیده بودید بیرون ریختید. اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوند خدا از همه بی نیاز است.

من گفتنی‌ها را گفتم، من میدانم شما زبون شده‌اید، من میدانم سستی فراتان گرفته، من میدانم ایمان شما ضعیف شده، حالا فداك را رام و فرمانبردار بگیرید ولی این ننگ همیشه بدامان شما چسبیده است تا شما را با آتش خدا بکشاند، آتشی که دلها را فرا میگیرد خدا بر آنچه می‌کنید نگرانست

**وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون**

خطبه فاطمه در اینجا پایان مییابد. بعضی از دانشمندان عبارت را پیش از این مقدار نوشته‌اند ولی این اندازه در کتاب‌های دوتیره (شیعه و سنی) متفقاً موجود است که البته

درباره ای کلمات اختلاف دارند.

در تمام این خطبه سخنی از حق شخصی نیست آنجا هم که نام فدک را بزبان میآورد نظرش به پامال ساختن حکم قرآن است ، حکم ارث دختر، که ابوبکر با حدیثی که خود گوینده اش بود میگفت : **فاطمه** از پدر ارث نمیبرد چون پیغمبر گفته است : **ما پیغمبران ارث نمیگذاریم** فاطمه تمام فکرش متوجه تغییری بود که در احکام اسلام وارد میشود امروز حق مالکیت شخصی را بالنسبه بدختر پیغمبر لغو میکنند فردا بدعتی دیگر پدید میشود و کم کم دشمنان دین که منتظر فرصتند سر بر میدارند .

این بود هدف بزرگی که **فاطمه (ع)** از نطق آتشین خود داشت والبته غیر از او هیچکس نتوانست در مجمع عمومی در حضور خلفیه و طرفداران او که خود را برای مقاومت هاهای شدیدی در برابر مخالفین حاضر کرده بودند اینطور حقایق را آشکار کند و بمردم بگوید که اینها اسلام را نفهمیده و دین را بازیچه خود ساخته و هدفی جز پادشاهی ندارند .

همچنانکه روزگار بتدریج گفته های آن روز زهرا را ثابت کرد و وقتی نوبت خلافت بعثمان رسید مقدمات امپراتوری آغاز شد و اسلام را که ابتدا يك آئینی بمنظور پرورش افکار و تربیت عمومی و درس توحید بود به سلطنتی مستبدانه و جابرا نه تبدیل نمودند اینجاست که **فاطمه (ع)** میگوید : شما میگوئید از بیم فتنه با چنان سرعتی درس قیافه جمع شده و نقشه خلافت را اجرا کردیم ، ولی اشتباه میکنید امروز روز اول بدبختی شماست .

همینکه زهرا (ع) خطبه جانگداز خود را پایان داد

و مردم را از عواقب وخیم دین شکنی و حق کشی ترسانید ، مهاجر و انصار با شتاب خود پی بردند ، گویی در خواب گرانی رفته بودند و اکنون بیدار شده و خود را در مقابل کار انجام شده ای می بینند .

گریه ها شدید شده ، همه و جنجال فضای مسجد را پر نموده ، حضار همه از این پیش آمد متأثر بودند شاید در آنوقت خدمات محمد (ص) را بنظر آورده و سختیهای را که در راه هدایت و ارشادشان متحمل شده بود یاد آور میشدند .

سخنان فاطمه خاطرات تلخ دوره جاهلیت را يك لحظه دیگر بیاد آنها آورده و متوجه شدند ، چنانکه فاطمه (ع) میگوید ، روزی طعمه هر صیاد و مزه هر آشامنده میبودند ، دشمنان بر آنها چیره شده همچون بازی که بشکار خود پنجه بند نمایند آنها را صید میکردند ، ولی محمد (ص) با کوششهای فراوان از بدبختی و زبردستی و زبونی نجاتشان داد .

شاید نطق فاطمه آنها را بیاد محمد (ص) و سفارشهای وی درباره دختر و پسر عمش انداخت ؛ بخصوص آنجا که فاطمه (ع) ابو بکر را مخاطب ساخته و گفت : پسرای قحافه تراز

پدرت ارث میبری و من از پدرم ارث نمیبرم چه افتراقی !!  
یا آنجا که بمسلمانان طعنه زده و گفت : شما از ترس فتنه در سقیفه جمع شده و با ابو بکر بیعت کردید ولی بدست خود ایجاد فتنه نمودید .

تشنج جلسه ، انقلاب روحی حضار ، ایستادن دختر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار ، ممکن بود بدنبال این سخنرانی حوادث تازه ای اتفاق بیفتد ، احتمالی میرفت یاران پیغمبر تغییر

رای داده و برخلیفه جدید بشورند ولی ابوبکر ابدأ خود را  
نباخت و از میدان بدر نرفت همینکه سخنان فاطمه پایان یافت  
رشته بیان را بدست گرفته و گفت :

دختر پیغمبر پدرت بر مسلمانان رحمت و بر کفار عذاب بوده،  
شوهرت او را در تمام سختیها کمک کرد و با او مساوات و مساعدت  
کرد . هر مرد پاک نهادی شما را دوست میدارد و بجز بدنهاد،  
با شما دشمنی نمیکند . شما خانواده پیغمبرید ، خانواده  
برگزیده و پاکیزه هستید ، شما راه خیر را بماندگان دادید .  
شما ایند که ما را بسوی بهشت میبرید .

توای دختر پیغمبر! توای بهترین زنان ، در گفتار خود  
راستگویی ، عقل و دانش تو معلوم است ، کسی تو را دروغگو  
نمیداند و مالت را از دستت نمیگیرد .

بخدا من پیروی پدرت را نمودم ، من بدستور او رفتار  
کردم ( قافله سالار بقافله دروغ نمیگوید ) من خدا را  
شاهد میگیرم ، از پیغمبر شنیدم میگفت :

ما پیغمبران طلا ، نقره ، خانه ، میراث نمیگذاریم .  
میراث ما دانش ، پیغمبری ، کتاب آسمانی است ، هر چه از ما  
باقی بماند آنکه پس از ما سر رشته کار را بدست میگیرد برای  
خود و به صلاح دید خود بهر مصرفی که بخواهد میرساند .

من آنچه تحویل گرفتم بمصرف اسلحه و اسب و تجهیزات  
میرسانم ، که مسلمانان با کفار بجنگند و سرکشان را باطاعت  
خود در آورند من به تنهایی در این کار اقدام نکردم ، بلکه  
مسلمانها نیز چنین صلاح دیدند این حال من است که میبینی ،  
من هر چه دارم مال تو و در اختیار تو است نه کسی را بر تو ترجیح  
میدهم ، نه برای دیگری ذخیره میکنم توسعه امت پدرت هستی!

نه از حقوق کاسته میشود نه ، حقت گرفته خواهد شد . تو در آنچه من دردست دارم و مالک آن هستم اختیار مطلق داری ، ولی آیا راضی میشوی ، من با پدرت مخالفت کنم و بحکم او رفتار نکنم .



خوب در این گفتار دقت کنید و جملات آنرا بخاطر بسپارید و این کلمات را که پاسخ اعتراض **فاطمه** می باشد با خطبه زهرا و آنچه او در صدد تذکر آن بوده تطبیق نمایید بخوبی معلوم میشود . ابو بکر برخلاف آنچه در باره او شایع است ، که : مرد ساده و نرم و رقیق القلب بوده است ، فکری دقیق داشته و موانع را بخوبی تشخیص میداده و از نادانی و عاطفه مردم جدا گشته است . استفاده را مینموده . چنانکه گفتیم هدف اصلی **فاطمه** از نطق خود ، دو موضوع بود : یکی مسئله انتخاب خلیفه و اجتماع **سقیفه بنی ساعده** و دیگری منع دختر پیغمبر از ارث و **ابو بکر** با همین جملات مختصر ، بطوری اذهان را تغییر داده و دعوی **فاطمه** را وارونه قلمداد ، که اگر وی اندکی بیشتر و ادعای خود با فشاری میکرد حضار با او مخالفت مینمودند ابو بکر بمردم فهمانید **فاطمه** میخواهد پولی را که بنیاست بمصرف جهاد با کفار برسد برای خودش بگیرد ، در صورتیکه این مال اختصاص به پیغمبر نداشته و بایستی در مصالح عامه مسلمة ازان صرف شود . پس برگشت ادعای **فاطمه** باین است که جهاد و جنگ با کفار و تنبیه سرکشان تعطیل شود و بودجه اینکار بمصرف شخصی او برسد !!

و باز نکته دیگری را که در سخنان خود گنجانید این بود که من در این صلاحدید تنها برای خودم اکتفا نکردم بلکه

مجمع همگانی نیز با این تصمیم موافقت کرد. این يك زرنگی بود که بخرج داد زیرا حضار، پس از این مقدمه نمیتوانستند ادعای او را تکذیب کنند والا آنها هم جزء مخالفین با مصالح عامه مسلمانان محسوب میشدند! **فاطمه «ع»** برای اینکه این اشتباه را از خاطر مردم برطرف سازد، دو باره رشته سخن را بدست گرفت و گفت: پدرم از حکم قرآن تجاوز نکرد. شما پس از وی باو دروغ میندید مگر قرآن نمیگوید: **سليمان از داود ميراث برد؛ مگر حکم ارث دختر و پسر را معین نکرده.**

**ابو بکر** این اعتراض را نشنیده گرفت و گفت: تودرست میگوئی پدرت از حکم قرآن تجاوز ننموده ولی آخر این مسلمانها رشته خلافت را بگردن من انداختند و من بصلاحید آنها کار کردم. من از خود چیزی نیاورده ام آنها گواه من هستند. **زهره «ع»** باز حضار را مخاطب ساخته و بآنها گفت: شما چرا قرآن را نفهمیده؟ و چشم و گوش بسته باین کار زشت دست زدید؟ اگر پرده بالارفت میفهمید چه بار سنگین و پر مسئولیتی را بدوش گرفته اید؟ اینجا **ابی الحدید** پاسخ ابو بکر را عبارتتی دیگر نوشته او مینویسد: **ابو بکر** گفت: تو سخن گفتی و بجا گفتی آنکاه خشمگین شده، بیهوده گویی آغاز نمودی خدا ما و تو را بیامرزد من اسب و نعلین پدرت را به علی دادم، اما در مورد بقیه، از پدرت شنیدم میگفت: ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم، میراث ما دانش و حکمت است من بدستور پدرت رفتار نمودم<sup>۱</sup>

وباز اضافه کرد که این زمین ملك پیغمبر نبوده و بهمه مسلمانها تعلق دارد مدتی در دست پیغمبر بود حالا که او نیست خلیفه وقت باید حقوق مسلمانها را حفظ کند<sup>۱</sup>

اگر این جملات گفته ابو بکر است، غرضش این بوده که دیک طمع حضار را بجوش بیاورد بامید اینکه آنها هم از این نمذ کلاهی ببرند و از مساعدت بسا «فاطمه» ع خودداری نمایند.

و گویا بهمین ملاحظه فاطمه «ع» پس از پایان سخنان ابو بکر بحال تعرض جلسه را ترك کرده و بخانه رفت زیرا بر فرض هم که باز مطالبی می گفت پاسخهای وارونه ای میشنید. تا اینجا نقشه ها بخوبی عمل شد.

و احتیاج بایراد نطق دیگری از طرف خلیفه نبود ولی باز ابن ابی الحدید، خطبه ای را از خلیفه «در همان روز» نقل میکند که اگر راستی گفته او باشد معلوم میشود خلیفه پس از این موفقیت تصمیم گرفته است مخالفین خود را کاملاً مرعوب نموده و روزنه استیضاح های بعدی را مسدود سازد.

میگوید: ابو بکر چون خطبه فاطمه را شنید بسیار عصبانی شد و بنیر رفت و گفت: مردم! چرا بسخن هر کس گوش میدهید اگر در زمان پیغمبر این صحبتها در بین بوده، هر کس شنیده بگوید، و هر که حضور داشته حرف بزند او «علی» مانند رو باهی است که شاهدش دمش می باشد. او مردی آشوب طلب است. میخواهد، از نو فتنه خوابیده را بیدار کند از ضعف کمک میخواهد، از زنان یاری می طلبد، او مانند

**ام طحال** <sup>۱</sup> ناپارسامی را از هر چیز بیشتر دوست میدارد  
 من اگر میخواستم بگویم میگفتم و اگر میگفتم اسرار افاش  
 میکردم ولی تا وقتی که با من کاری ندارند ساکت <sup>۲</sup>  
**ابن ابی الحدید** میگوید: من وقتی این کلمات را از نقیب خود  
**جعفر بن یحیی** بصری شنیدم گفتم ابوبکر به که گوشه میزند.  
 گفت: گوشه نمیزند پوست کنده میگوید!

- اگر اینطور واضح بود نمیپرسیدم!

- به علی بن ابیطالب!

- روی همه این پر خاشها به علی است؟!؟

- بله پسر جان پادشاهی است!

- انصار چه گفتند؟!؟

- اسم علی را بردند ابوبکر ترسید شورش برپا شود  
 آنها را منع کرد <sup>۳</sup>

باز **ابن ابی الحدید** در جای دیگر کتاب <sup>۴</sup> میگوید:

از **علی بن فارقی** مدرس مدرسه غریبی بغداد پرسیدم ابوبکر  
 فاطمه را راستگو میدانست؟!؟

- بله:

- چرا فذک را باو نداد؟

اگر فذک را باو میداد فردا اگر یبانش را گرفته خلافت

را برای شوهرش مطالبه میکرد. **ابوبکر** هم چون راستگویی  
 او را تصدیق کرده بود ناچار می شد بپذیرد و دست از  
 خلافت بکشد.

۱- زنی است که در جاهلیت بزنا کاری معروف بود .

۲- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۸۰

۳- شرح نهج البلاغه جلد ۴

۴- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۷۹

در بستر بیماری      پس از اینکه فاطمه «ع» از  
مذاکرات خود در مجمع همگانی  
نتیجه نگرفت و جلسه را بحالت تعرض ترك کرد. بخانه رفت.  
بعضی نوشته اند، از شدت تأثری که باو دست داده بود بشوهرش  
گفت:

پسر ابوطالب: چه مانند کودکی در شکم مادر نهفته  
است خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه نشسته ای!  
بازهای شکاری را شکستی ولی پرمهرغ بی بالی تو را  
شکست داد.

پسرایی قحافه! ملکی را که پدرم بمن داده، از کفم  
بیرون می آورد و نان و خورش فرزندم را می گیرد.

آشکارا با من دشمنی کرد و دانستم که در کینه توزی  
با من سخت استوار است. طوری صحبت کرد، که مهاجرو  
انصار از من یاری نکرده چشم فرو خوابانیدند. نه جلوگیری  
هست نه بلاگردانی، خشمناک بیرون رفتم و شکست خورده برگشتم  
توهم از آنروز که مقام خود را وا گذاشتی. خویش  
را ذلیل کردی. تو گرگان را در هم شکستی ولی پشه ها در  
هست شکستند.

من از گفتن خودداری نکردم و بیهوده نگفتم؛ ولی  
چکنم که قدرت و توانایی ندارم. کاش پیش از این حادثه مرده

بودم. در حال خدا عذرخواه من نزد تو است .  
وای بر من؛ پشتیبانم مرد و بازویم خرد شد. به پدرم شکایت  
میکنم بخدا تظلم مینمایم .

علی (ع) دلداریش داد و بساو گفت : در این سستی و  
کناره گیری مصلحتی است. من از دین رونگردانده‌ام و کاری  
را که از دستم بر آید ترك ننموده‌ام. وای بر تو نیست بر طعنه  
زننده‌های بر تو است؛ اگر نان و خورش می‌خواهی روزی تو  
بر خدانست آنچه در آخرت برای تو آماده شده بهتر است از  
آنچه از تو گرفته‌اند؛ کار را بخدا واگذار فاطمه. خدا برای  
من بس است؛ دیگر حرف نمیزنم



عبارات بالا ترجمه گفتاری است که از زبان فاطمه هنگام  
ورودش بخانه نقل نموده‌اند ولی ما بدلالی چند نمیتوانیم  
این مطلب را بپذیریم؛ و معتقدیم که یا این سخنان ابداً در بین  
نبوده و یا گفته دختر پیغمبر در لباس عبارت نویسنده «هر کس  
بوده» در آمده است.

آنچه ما را در پذیرفتن این داستان دچار تردید میسازد  
عبارتست از:

۱- اینکه در چند جا فاطمه علی را سرزنش نموده  
است مخصوصاً آنجا که میگوید «چه مانند کودکی که در شکم  
مادر نهفته است خود را پنهان ساخته و همچون متهم در خانه  
نشسته‌ای» صریحاً بوی اعتراض میکند.

در صورتیکه فاطمه (ع) آنوقت که پدرش زنده بود  
بشوهرش ایرادی نگرفت و چیزی از او نمی خواست تا خودش

میاورد<sup>۱</sup> اکنون که علی امام وقت وجانشین محمد (ص) است چگونه ممکن است دختر پیغمبر باین سختی باو اعتراض کرده و باین تندى باوى سخن بگوید، اگر چه بعد هم از او عذر خواهی بکند.

۲- آنجا که میگوید «من از گفتن خود داری نکردم و بیهوده نگفتم علی (ع)» را متهم میکند که از مطالبه حق خود داری کرده و مخصوصا در این قسمت «هم آروز که مقام خود را وا گذاشتی خویش را ذلیل نمودی» تصریح می نماید که علی (ع) مسامحه کرده و بعد علی (ع) در پاسخ او میگوید: من از دین رو نگردانده ام و کاری را که از دستم بر میاید ترك ننموده ام، مگر فاطمه از علی بیگانه بود، مگر او از وصیتهای پیغمبر خبر نداشت؟ مگر نمیدانست در خانه نشینی علی مصلحتی است؟ مگر نمیدانست علی (ع) برای حفظ دین مقدس اسلام و جلوگیری از اختلاف کلمه از مطالبه حق خود ساکت شده است؟ بادنستن این مطالب چطور ممکن است بر او اعتراض نماید.

۳- چنانکه سابقا نوشتیم منظور اصلی فاطمه از این سخنرانی رفع توهمی بود که شاید از دوره سیاه جاهلیت مانده و دختران را از ارث محروم می نمودند، وی خواست مردم را از اشتباه بیرون آورده و به آنها بفهماند، حکم خدا تغییر نکرده و پیغمبر برخلاف قرآن دستور نداده ولی ابو بکر بدلخواه خود از زبان او نقل میکند که: پیمبران ارث نمیگذارند.

او هیچوقت چشم طمع به در آمد فذك نداشت و اصلا نمی توان پذیرفت که دختر پیغمبر در مجمع عمومی مستلمانان

از گرسنگی خود و بچهایش شکایت کند و فدك را برای نان و خورش فرزندانش بطلبید .

خانواده ای که مردم را در بینوائی بخدا پشت گرمی داده و روزیده جهانیان را خدا می دانند چطور ممکن است در این پیش آمد فقط بخاطر ارتزاق روزانه متأسف شده و بگویند: **بسرایی قحافه** نان و خورش فرزندانم را میگیرد؛ و علی

(ع) هم در پاسخ او بگوید : اگر نان و خورش میخواهی روزی تو بر خداست مگر خود فاطمه (ع) اینرا نمیدانست .

۴- سبك عبارت اینجا با سبك خطبه های فاطمه (ع) در مسجد تفاوت بسیار دارد .

با اینکه در آنجا قصد سخنرانی داشته و مخصوصاً سخنران بلیغ سعی دارد عبارات و تشبیهات و استعارات مناسب را بکار ببرد مع هذا آنقدر که در این چند سطر تصنع بکار گرفته در خطبه مشاهده نمی شود .

هنگامی که فاطمه (ع) از مسجد بخانه آمده دل آزرده بوده و بر فرض که می خواسته است با شوهرش حرفی بزنند غرضش در ددل کردن بوده نه خطابه خواندن و باسجع و قافیه صحبت کردن .

مرتبه و جلال و دانش و کمال فاطمه فوق آن بوده است که برای عبارتی فکر کند تا جمله متناسب و بلیغی بگوید ولی موقع هم باید اقتضا داشته باشد آیا فاطمه (ع) میخواسته است قوت منطق و قدرت سخنرانی خود را بر شوهرش معلوم نماید ؟ که تا در جملات کوتاه در دل آمیزی این اندازه تشبیه و استعاره بکار برده و بگوید . **افترست الذباب و افترسك الذباب** و یا بگوید : **یا بن ابیطالب**

اشتملت **سقطه الجنين وقعتت حجرة الظنين** . يارعايت  
قافيه را تا آخرين حد نموده بگويد : **نقضت قادمة الاجدل  
فخاتك ريش الاعزل و ياخطاب به على بگويد : اضرعت  
خداك يوم اضعت حدك** .

بدلائل فوق ومخصوصاً بدليل ۱ و ۳ انتساب اين مقاله  
وسخترانی فاطمه (ع) مشکوک ميشود وخداداناست که اين  
گفتها ازدختر پيغمبر باشد يانه . مسلماً بي اندازه در آن روز  
زهر را (ع) متأثر بوده است . اين حوادث ومصيبتهای بي دربی  
روح زهرا را افسرده ساخته و کم کم در جسمش نيز تأثير  
نمود و بلکه بگفته دانشمندان و مؤرخين شيعی و شايد از گفته  
اين قتيبيه و ابن عيدر به نيز بتوان پی برد، روزی که نماينده  
ابوبکر بدرخانه اش آمده آسيبهای بدنی نيز با و وارد شده .

طبری نوشته است : سبب **مرك فاطمه (ع)** بنا بگفته  
ابوبصير از امام ششم، آسيب ته شمشیری بوده است که از  
**قنفذ غلام عمر** دیده و بر اثر آن کودکي هم که در شکم داشته  
سقط شد <sup>۱</sup> .

دردنا کتر ومؤثر تراز تمام اين مصيبتها **مرك محمد (ص)** بود  
که بالاخره دخترش را بستری کرد .

در روزهايکه در بستر خوابيده بود دسته ای از زنان مهاجر  
و انصار برای احوالپرسی بيالينش رفتند و پرسيدند : حال دختر  
پيغمبر چگونه است ؟

فاطمه در پاسخ گفت : می بينم دنياي شما را دوست نميدارم  
و از زندگانی **بتك** آمده ام از مردان شما بيزارم .

آنها را آزمونيش کردم ، درو نشان را ديدم و دانستم بدرد

نمیخوردند از اینرود و در شان انداختم.

چه زشت است شمشیری که دندانها شده و نیزه ای که سست گشته و اندیشه ای که تیره گردیده باشد!

نفس بد اندیش آن ها چه چیز زشتی جلوی پایشان نهاد، خشم خدا بر آنان هموار شد و در عذاب همیشگی جا گرفتند.

من چنبره فداک را برگردنشان انداختم و تنگ غصب خلافت را بر آنها بار نمودم تا بود و زشت باد ستمکاران.

وای بر آنها خلافت را از مرکز ثابت خود، از پایگاه نبوت، از فرودگاه جبرئیل بکدام نقطه بردند؟  
چه زیان آشکاری!!

آنها از علی چه کینه ای در دل داشتند؟ بخدا پر خاش جوئی -  
شان از ضرب شمشیری بود که وی در راه خدا میزد و از حمله های گرانی بود که در راه رضای خدا می نمود.

بخدا اگر علی را در کاری که محمد (ص) سر رشته آنرا به دستش داده بود، آزاد می گذاشتند چنان آرام و بیحرجت سیرشان میداد، که نه سوار زحمت کوفتگی و خستگی ببیند و نه مرکب آزار مهار را احساس کند.

اگر زمام خلافت را به علی (ع) میدادند آنها را در آبشخوری صاف و پهناور و سرشاری فرو می آورد، تا سیر آب شده از سوز تشنگی و زحمت گرسنگی برهند.

اگر علی رشته کار را بدست گرفته بود، درهای برکت از آسمان و زمین برویشان گشوده میشد و لی سربلندی کردند و نگذاشتند و چه زود خدا بکیفر کار زشتشان خواهد رسانید.

حالا گوش بده، چند که زنده باشی روزگار به تو

شگفتی‌ها خواهد نمایاند و حوادث تو را بته‌جیب خواهد آورد. بکدام نوشته تکیه کردند؟! و بکدام ریسمان محکم چنگ زدند که مهر را گذاشته بهتر را گرفتند و سر رانده بدم چسبیدند؟!

ای دماغ آن‌ها بخاک بمالد که می‌پندارند کار نیک می‌کنند، آن‌ها مفسده‌جو هستند و خود نمیدانند، وای بر آن‌ها آیا کسی که مردم را بشاهراه هدایت می‌خواند شایسته رهبری است، یا آنکه راه نمیداند.

قسم بجان زهرا آن حیوانی که بکمند انداختید آستان شد، اندکی درنگ کنید تا شیرده شود سپس از پستان آن خون تازه و مرگ‌کشنده دوشیده و ظرفهای خود را پر سازید.

آنوقت است که پیروان باطل زیان می‌بینند و آیندگان از عاقبت کار گذشتگان آگاه میشوند.

مارا از دنیای خود دور سازید ولی خود برای آماج گشتن بلا آماده شوید.

مژده باد شمارا!!

به شمشیر برنده و فقر عمومی و خود مختاری ستمکاران که منافع شمارا با مال ساخته و مردانتان را از دم شمشیر بگذرانند. چه بدبختی گریبان گیرشان شده؟ ما می‌خواهیم براه راستان بداریم ولی شما سرپیچی میکنید.

می‌گویند زنان مهاجر و انصار آنچه از دختر پیغمبر شنیده بودند بشوهران خود گفتند و آن‌ها برای عذر خواهی بنزد وی رفته گفتند: اگر شوهرت پیش از آنکه کار ابو بکر در سقیفه محکم شود با ما وارد مذاکره میشد بجز او با کسی بیعت نمی‌کردیم ولی فاطمه (ع) چون می‌دانست دروغ می‌گویند،

گفت: پس از این خطای بزرگ، دیگر عذر شما پذیرفته نیست.<sup>۱</sup>

از جمله کسانی که هنگام بیماری فاطمه برای دلجوئی و عذر خواهی نزد او رفتند عمرو و ابوبکر بودند این دو نفر پس از تحصیل اجازه وارد شدند. ابتدا ابوبکر گفت:

تو مرا چگونه شخصی می پنداری؟ آیا من با اینکه ترا میشناسم و قدر تو را می دانم حقت را از تو میگیرم؟ وارثی که از پیغمبر میبری بتو نمیدهم؟ من از پدرت شنیدم میگفت: ما پیمبران ارث نمیگذاریم هر چه گذاشتیم صدقه است.

**فاطمه** - اگر سخنی از پدرم بگویم که خودتان آنرا میدانید بآن رفتار خواهید کرد؟  
- بله

- شما را بخدا آیا از پیغمبر نشنیدند، خوشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم او خشم من میباشد هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرادوست داشته و هر که او را خوشنود نماید. مرا خشنود نموده و هر که آزرده اش سازد، مرا آزرده؟

- بله ما این سخن را از پیغمبر شنیده ایم.  
- من خدا و ملائکه را گواه میگیرم که شما مرا خشناک ساختید و خشنودم نکرده اید من اگر پیغمبر را ببینم از شما شکایت خواهم کرد.

**ابوبکر** - فاطمه من تو را خشناک ساختم؟ من بخدا پناه میبرم «ابوبکر با گریه خارج میشود»

فاطمه - من پس از هر نماز تورا نفرین میکنم !<sup>۱</sup>  
 پس از اینکه ابوبکر با حالت گریه از خانه فاطمه «ع» بیرون آمد بآنها یکدورش جمع شده بودند ، گفت : هر کسی شبها با خاطر آسوده بخانه برود و با خیال راحت در آغوش همسر خود دراز بکشد ، و شما مرا باین حال گذاشته اید ، من هرگز به بیعت شما احتیاج ندارم . استعقای مرا بپذیرید !  
 مردم گفتند : خلیفه ! تواز همه داناتری اگر بخواهی اینطور کار کنی ، دین پایمال و حکومت دچار ضعف میشود . این سستی که تو نشان میدهی کشور را بهرج و مرج خواهی انداخت<sup>۲</sup>  
**ابوبکر** - بخدا اگر بخاطر جلو گیری از هرج و مرج و گسستن ریسمان دین نبود ، پس از آنچه از فاطمه شنیدم حاضر نبودم ، یکشب بر مردم حکومت کنم<sup>۳</sup>  
 گویا خلیفه از این پیش آمد بسیار متأثر شده و از اینکه فاطمه دختر پیغمبر ص از وی خوشنود نبوده ، آزرده گردیده ، بجدی که حاضر شده است ، دست از خلافت بکشد ولی دلسوزی برای مردم و دین جلو گیرش شده و مردم نیز راضی نمیشدند ابوبکر استعفا بدهد .

لکن ما از کتاب ابن قتیبۀ دینوری در ذیل همین مذاکرات داستان عجیبی را می خوانیم ، که معلوم می شود برعکس جنبۀ سیاسی خلافت ابوبکر ، خیلی قوی تر از جنبۀ دینی آن بوده است .

۱ - اعلام النساء ص ۱۲۱۵ ج ۲ الامامة و السياسة ص ۲۳

۲ - این گفته مردمی است که بفاطمه و علی پیام دادند ، اگر زودتر ما را خبر میکردید با ابوبکر بیعت نمینمودیم !

۳ - صفحه ۱۰ الامامة و السياسة

چنانکه نوشتیم ابوبکر با مخالفت  
سخت علی بن ابیطالب و

عباس و بنی هاشم مواجه شده بود در اینوقت مغیره بن  
شعبه سیاستمدار معروف عصر ، با او ملاقات کرده  
و گفت : صلاح در این است که عباس را ببینی و بهره ای از  
خلافت باو بدهی ، باین شرط که بعداً هم دست فرزندانش  
باشد اگر عباس باشما همکاری کند بر علی و بنی هاشم چیره  
خواهید شد .

ابوبکر این نظر را پسندید و باتفاق عمرو ابوعبیده  
جراح بخانه عباس رفتند ابتدا ابوبکر شروع بصحبت کرد  
گفت :

خدا محمد «ص» را به پیغمبری فرستاد و او را بر مؤمنین  
حکومت داد .

بر ما هم منت گذاشت که وی میان ما اقامت کرد  
محمد «ص» از جهان رفت و کار مردم را بخودشان واگذار  
نمود تا يك دل و يك زبان يك نفر را برای حفظ مصلحت خود  
انتخاب نمایند .

مردم هم مرا بسلطنت انتخاب نموده سر رشته کار را  
بدستم دادند ، من بحمد الله از کسی نمی ترسم . در کار خودم هم  
درمانده نیستم ، خدا مرا کمک خواهد کرد من هم بخدا توکل  
کرده ام .

ولی پی در پی چیزهایی می‌شوم ، بعضی شمارا سپر خود کرده و از کاری که همه مسلمانان در آن شریک بوده‌اند، انتقاد میکنند . شما خودتان را وجه المصالحه قرار ندهید ، یا با مردم دیگر همکاری کرده و بیعت مرا بپذیرید یا سعی کنید مردم را از بیعت من برگردانید .

ما اینجا آمدمیم که برای تو سهمی در خلافت قائل شویم بعد از توهم دست فرزندان باشد .. آخر ما میدانیم تو عموی پیغمبری «ما مثل مردم دیگر نیستیم» که تو و همکارانت را می‌شناختند ولی دیگری را انتخاب کردند آخر پسران عبدالمطلب يك خورده مهلت بدهید <sup>۱</sup> پیغمبر همانطور که مال شماست مال ما هم هست .

**عمر** - آره والله بما بهتر می‌چسبد ! <sup>۲</sup> ما که اینجا آمده‌ایم احتیاجی بشما نداریم ولی نمی‌خواهیم با ما مخالف باشید حالا که مردم کاری کرده‌اند اگر شما مخالفت کنید کار هم بشما و هم با آنها مشکل میشود . درست فکر کنید بعد جواب بدهید و اگر خیلی میل داشتید بپذیرید <sup>۳</sup>

**عباس** - راست می‌گوئی خدا **محمد (ص)** را به پیغمبری فرستاد و او را بر مسلمانان حاکم ساخت . بما هم منت گذاشت که پیغمبر تازنده بود در میان ما اقامت کرد . وقتی پیغمبر از دنیا رفت مردم را بحال خودشان گذاشت که با چشم باز يك دل و يك زبان یکنفر را انتخاب کنند و مرد حق را خلیفه سازند .

۱ - علی رسلکم بنی عبدالمطلب

۲ - ای والله واحری

۳ - فانظروا لانفسکم ولعنائمنکم

نه اینکه بیل و هوس خودکاری انجام دهند .

حالا ابوبکر ! اگر تو نظر بنزدیکی با پیغمبر، خلیفه شده‌ای ! حق ما را گرفته‌ای . اگر بصلاحدید مؤمنین حکومت یافته‌ای ! مادر دادن رأی بر همه مقدمیم و نمی‌پذیریم و آنگاه بر فرض هم که با نظر مؤمنین باین مقام رسیده باشی مخالفت ما چه عیبی دارد ! اما آن چیزی را که میل داری ب ما بدهی اگر حق تو است ؟ مانمی‌خواهیم ، اگر مال مردم است ؟ حق نداری بی‌اجازه مردم تصرف کنی ، اگر مال ماست حاضر نیستیم نصف حقمان را بگیریم و نصفش را ببخشیم <sup>۲</sup>

گفتی پیغمبر همانطور که مال شماست مال ما هم هست نه ؛ پیغمبر درختی بود که ماشاخه آن درختیم و شما هم سایه اش <sup>۳</sup>

۱ - وان كان هذا الامر انما يجب لك يا المؤمنین

فما وجب كنا كارهين

۲ - ص ۱۶۱ و ۱۶۰ الامامة و السياسة

۳ - نباید تعجب کرد چگونه کسی که برای خشنودی دختر پیغمبر حاضر باستعفا از مقام خود شده است ، کسی که بموجب رأی اکثریت ( بهگفته خودش ) انتخاب گردیده ، حاضر می‌شود بایک نفر مخالف بسازد تا مخالفین دیگر را از میان بردارد و نباید تصور کرد که در هر دو مورد قدمی برخلاف دین ! بر داشته ، زیرا من در چند جای جلد دوم جنایات تاریخ نوشتم ! برای یکدسته خاص ، بلکه برای اکثر مردم بهترین راه وصول به هدف چسبیدن بدین است و « دین بهترین و برنده ترین حربه ایست که در راه نابودی دین هم میتوان بکار برد » امروز هم یکدسته از رجال ما نمونه کامل همین عده هستند ، اینها

زمامداران از این ملاقات هم نتوانستند نتیجه مطلوبی بگیرند و عباس حاضر نشد با ابوبکر و بارانش همکاری کند. از طرفی دختر پیغمبر هم چنانکه نوشتیم روی خوش بآنها نشان نداد. اگر نقشه‌ای را که این دو پهلوان کشیده بودند درست اجرا شده بود می‌توانستند دختر پیغمبر را راضی کنند موفقیتهای شایان نصیب آنان میشد لیک **فاطمه (ع)** نه تنها **ابوبکر و عمر** را در آن مجلس مأیوس کرد، بلکه تا پایان زندگانی این بی‌اعتنائی را درباره آن‌ها ادامه داده و نتوانستند رضایت دختر پیغمبر را جلب کنند. بسیاری از دانشمندان سنی مانند **بخاری ۱** و **ابن کثیر ۲** و **زرقانی ۳** و **ابن قتیبه ۴** و **ابن سعد ۵** و **ابن ابی الحدید معتزلی ۶** و **سمهودی ۷** مینویسند: تا فاطمه زنده بود، با ابوبکر سخن



قیمت موقع را از دست نمیدهند و نان را بنرخ روز میخورند در مجالس دینی و در حضور پیشوایان مذهبی تظاهر بدین کرده بانگ و اسلاماشان بلند است ولی در میدان سیاست، با گفتار و کردار خود تیشه بریشه دین و مذهب میزنند.

بیچاره آن مردم ساده ای که باز هم «**فاجتنبوا اکثر** **من الظن**» را درباره این عناصر اعمال نموده و با غفلت عمده یاسهوی خود در مقابل یک تظاهر خشک، ملت را تسلیم آرزوهای پست و شهوانی این بده بنمایند.

۱- صحیح جلد ۵ صفحه ۱۳۹ - ۲- البدایة و النهایه جلد ۵ صفحه ۲۴۹ - ۳- شرح المواهب جلد ۷ ص ۸ - ۴- الامامة و السياسة ص ۲۳ - ۵- طهقات الکبری ص ۱۸ جلد ۸ «در این کتاب نوشته است «فاطمه غضبناک شد» ۶- شرح نهج البلاغه جلد ۴ ص ۸۱ - ۷- وفاء الوفاء ص ۱۵۷

نگفت. این مسئله نظر بارتباط خاصی که با موقعیت ابوبکر دارد، از نظر هیچکدام از دانشمندان و مؤرخین دوتیره دور نمانده و هر يك در پیرامون آن قلمفرسائی نموده‌اند.

مخصوصاً دانشمندان سنی، توجیهاتی درباره آن نموده‌اند

ابن کثیر شامی در صفحات ۲۴۹ و ۲۸۶ جلد پنجم البدایه و

النهایه میگوید: من نمیدانم سبب خشم فاطمه «رضی الله

عنها» بر ابوبکر چیست؟ اگر برای این بود: که میراث پدرش را

بوی نداده است، او معذور بوده زیرا او ایستی از پیغمبر نقل میکنند!!

که گفته است ما پیغمبران ارث نمیکذاریم... تا اینکه میگوید:

فاطمه نیز یکی از دختران حواست و مانند زنهای دیگر

بخشم میآید لازم نیست فاطمه بیگناه باشد!! از طرفی نمیتوان

باور کرد زهرا ابوبکر را دروغگو بداند و بعد میگوید:

فرضاً هم ابوبکر بتنهائی این حدیث را نقل نموده باشد بر همه

جهانیان لازمست، از او بپذیرند.

در پایان اضافه مینماید که: گویا خشم فاطمه و دوری

گزیدن او از ابوبکر روزنه شرارت و نادانی را بروی شیمه‌ها

گشوده تا بیخبردانه پندارهائی بافته‌اند!!

آنها اگر حقیقت را فهمیده و مقام ارجمند ابوبکر

را شناخته بودند، عذرش را میپذیرفتند، عذری که بپذیرفتن

آن بر هر کسی لازمست، ولی شیعه‌ها مردم پست و رذلی!

هستند! آنها حقایق روشنی را که همه یاران!! پیغمبر و پیروان

آنها قبول دارند! گذاشته و دنبال متشابهات میروند «طبع

۱۹۳۲ - شانزده سال پیش» ۱

۱ - تفصیل گفته و پاسخ درس ۴۱ و ۴۲ جلد دوم جنایات

تاریخ درج شده.

**در آغوش مرڪ** **فاطمه** روزهای آخر زندگانی راطی  
میکرد، او در این اوقات چنانکه خودش  
گفته کوچکترین توجهی بجهان و جهانیان نداشت و گاهی  
بحدی بملاقات خدا اشتیاق پیدا مینمود که مرکش را از خدا  
میخواست. شکفت است! چقدر فاطمه از زندگانی در میان  
چنان مردمی خسته شده بود که در عنفوان جوانی مرڪ را بر حیات  
ترجیح میداد.

در روزهای آخر با خدا راز و نیازهایی داشت: ای خدای  
زنده، ای خدائیکه آغاز و پایان نداری، بآمرزش تو پناهنده  
میشوم. پناهم بده. خدا یا مرا از آتش دوزخ دور ساز و در  
بهشت جایگزینم کن خدایا مرا بیدرم برسان.  
علی میگفت: خدا تو را شفا میدهد و زنده میمانی.  
ولی او دیگر بزندگی امیدی نداشت و در مقابل دلدار پیهایی  
شوهر. میگفت: چه زود بدیدار خواهیم رسید.

همینکه عباس عموی پیغمبر فهمید، بیماری فاطمه (ع)  
شدت کرده برای عیادت بدرخانه اش رفت ولی موفق بملاقات  
نشد، زیرا گفتند مرض **فاطمه** شدت یافته است عباس مراجعت  
کرد و به **علی (ع)** پیام داد: من از مرض دختر پیغمبر  
اندوهناکم. گمان میکنم او نخستین کسی است که از طایفه  
ما، **بمحمد (ص)** میپیوندد. پیغمبر زهرار از همه کس بیشتر  
دوست داشت. اگر روزی حادثه ناگواری برای او پیش

آمد مرا مظلّم کن تا مهاجر وانصار را خبر بدهم، حاضر شوند  
واجب خود را ببرند.

علی علیه السلام پاسخ داد: ما مهربانی عموی بزرگوار  
را فراموش نمی‌کنیم و نظریهٔ او را تقدیس می‌نمائیم ولی فاطمه  
مظلومه بود، ارث او را گرفتند و حقوقش را غصب کردند  
و وصیت پیغمبر را در بارهٔ او رعایت نکردند.

او نیز بمن سفارش کرد، مرگش را پنهان کنم از این رو  
از موافقت با درخواست تو معذورم.

**وصیت نامه** وصیت نامه فاطمه (ع) بعبارت‌های مختلفی کوتاه و طولانی نقل شده ولی آنچه مسلم است اینکه : از جمله سفارش‌های دختر پیغمبر این بوده است که جنازه او شب دفن شود .

**بخاری** در صحیح ضمن روایتی از عایشه نقل می‌نماید که : علی جنازه فاطمه را شب بخاک سپرد و براو نماز خواند و بابو بکر اجازه همراهی نداد<sup>۱</sup>

این وصیت‌نامه نیز در کتب معتبره شیعه از دختر پیغمبر نقل شده :

« پس از نام خدا » فاطمه دختر محمد (ص) گواهی می‌دهد : خدائی جز خداوند یگانه نیست و محمد بنده او و فرستاده اوست . فاطمه گواهی می‌دهد : بهشت و دوزخ راست و بی هیچ گمانی قیامت خواهد آمد و خدا مردگان را از گور خواهد برانگیخت . علی ! من فاطمه دختر محمد خدا مرا بتو تزویج کرد ، تا در دنیا و آخرت از آن تو باشم تو از هر کس بمن نزدیکتری . مرا شب غسل بده و کفن کن و شب بخاکم بسپار . هیچکس نباید از این موضوع با خبر شود . تو را بخدا سپارم و بفرزندانم تا روز رستاخیز سلام میرسانم .

وصیت نامه هائی طولانی تر از این نیز نوشته اند شیخ کلینی رحمه الله که از بزرگان علمای شیعی است میگوید : فاطمه (ع) هنگام مرگ وصیت کرد : هفت قطعه زمین ملك او که دلال و همبیت و حسنا و برقه و صافیه و عواف و مشربۀ ام ابراهیم نام داشت در تصرف علی (ع) و پس از او در تصرف حسن (ع) و پس از او در تصرف حسین (ع) باشد و پس از او با ارشد او لادش او خدا و مقداد و زبیر را شاهد گرفت و علی بن ابیطالب (ع) نیز وصیت نامه را نوشت . در جلد دوم جنایات تاریخ ( ص ۲۵ و ۲۶ نوشتیم ) که این هفت قطعه زمین را مردی یهودی ، پیغمبر یقی نام پیغمبر (ص) بخشید و خودش در جنگ احد کشته شد ولی پس از مرگ پیغمبر ابو بکر بعنوان اینکه من از محمد «ص» شنیده ام ما پیغمبران ارث نمیگذاریم اینس اراضی و ساختمان های آن را تصرف کرد و جزء بیت المال در آورد و فاطمه «ع» و زنهای پیغمبر بهره ای نداد و چون فاطمه ع خود را مالک آنها میدانسته از اینرو سهم ملکی خود را بعلی ع و باولادش واگذار کرده .

فاطمه (ع) شاید مقارن ظهر از دنیا رفت ولی طبق وصیت نامه ، غسل او تا شب بتأخیر افتاد ، علی «ع» در دل شب با چشم گریان و دل پر درد با کمک چند نفر از خویشان و یاران وفادارش بدن دختر پیغمبر را در خاک تیره پنهان نمود در آنحال محمد (ص) را مخاطب ساخته بوی گفت : پیغمبر گرامی ! سلام من بر تو باد . ای محمد «ص» ! ای فرستاده خدا ! از طرف دخترت زهرا که بزیارتت میآید ، از دختریکه

در خاک تیره ، در بقعه تو (۱) گورستان بقیع میآرامد. از فاطمه که خدا او را زود بتو ملحق ساخت ، بحضورت درود میفرستم. صبرم در مصیبت فاطمه بسیار کم است و فاجعه سیده زنان نیروی شکیب را از علی گرفته .

چکنم ناچارم به پیروی از سیره نیکوی تو در این مصیبت شکیبائی را پیشه خود سازم ، چه مصیبت از این بزرگتر ! پیکر زیبایی تو در آغوش من جان داد ، من تو را در گور خواباندم من صبر میکنم تا خدا چنانکه فرموده بهترین پاداش را بمن دهد

**انا لله وانا اليه راجعون**

امانت برگشت ، گرو گرفته شد ، زهرا از دستم رفت . چه قدرزندگانی بعد از دختر پیغمبر سخت و ناگوار است ! و چه اندازه کیتی در نظرم پست و زشت مینماید .

اندوهم بی پایان و خوابم اندک است. این غصه تا هنگامی که خدا مرا بتو برساند از دلم بیرون نخواهد رفت .

چه زود دست قدرت کردگار بین ما جدائی انداخت من بخدا دردل میکنم .

ای پیغمبر محبوب ! از دخترت پیرس تا از جفائی که اُمتت باو و بمن کرده اند بتو خبر دهد. چه غصه ها که در دل زهرا پنهان بوده ، و نمیتوانست اظهار کند ولی حالا که بتو پیوسته است ، حالا که بخدا ملحق شده دردهای پنهانی را خواهد گفت میبینم در این هنگام شکیبائی پسندیده تر است.

۱ - بجای این لفظ کلمه ببقیعك نیز نقل شده که اگر درست باشد مقصود گورستان بقیع است ، شاید هم اصل کلمه «معك» بوده و در موقع استنساخ اشتباه شده.

اگر ملاحظه از کسانی که بر ما دست یافتند، در بین نبود برای همیشه در کنار قبر توجا گرفته و بر این مصیبت بزرگ چون زن بچه مرده ای میگریستم خدا بیناست، پیکر دخترت پنهانی بخاک میرود ولی حقش را بزور گرفته و آشکار از ارث پدر محروم میسازند، اینک **فاطمه** یگانه فرزند تو است و دیری نیست که تو از این جهان رفته ای<sup>۱</sup>.

همچنانکه در تاریخ تولد و سال زناشویی و مدت عمر پیغمبر اختلاف است روز مرگ وی نیز نزد همه یکی نیست در چند صفحه پیش نوشتیم، بعضی میگویند تا ششماه پس از مرگ پدر زنده بود.

طبق نوشته **کلمینی** هفتاد و پنج روز پس از پدرش زنده بود<sup>۲</sup> و در صورتیکه پیغمبر (ص) در بیست و هشتم ماه صفر رحلت نموده باشد باید گفت در دوازدهم تا چهاردهم ماه جمادی الاول سال یازدهم هجری بدروود زندگانی گفته.

**ابن شهر آشوب** معتقد است، در سیزدهم ربیع الاخر سال یازدهم هجری وفات یافته<sup>۳</sup> بهر حال زندگانی او را بعد از پدر از چهل روز تا شش ماه نوشته اند.

۱- اصول کافی ص ۱۸۵ و ص ۱۸۶

۲- ص ۱۸۵ اصول کافی

۳- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۲۰۵

**بامید آینده** پیغمبر (ص) را با این همه گفتارهای متناقض که از دانشمندان و مؤرخین شیعه و سنی نقل شده نمیتوان، بطور تحقیق معلوم نمود، از اینرو نمیدانیم، دختر پیغمبر چند ساله از دنیا رفته. عمر او را هنگام وفات از هیجده سال تاسی و پنجسال نوشته اند.

ولی بین تمام این گفتهها دو عقیده بیشتر از سایر عقاید طرفدار دارد.

یکی آنکه وی در سال بنای خانه کعبه «پنجسال قبل از بعثت پدرش» بدنیا آمده، در آنوقت **محمد ص** سی و پنجساله بود بنا بر این سن او هنگام مرگ بیست و هشت سال و چند ماه بوده است.

طرفداران این عقیده فقط مؤرخین سنی هستند و عقیده دیگر مخصوص مؤرخین و دانشمندان شیعی «باستثناء معدودی از آنها» است که میگویند: وی پنجسال پس از بعثت **محمد (ص)** بدنیا آمده و طبق این گفته، هنگام وفات هیجده ساله بوده است.

گفتیم سرچشمه این عقیده روایت کلینی (ره) است يك حدیثی هم مرحوم مجلسی از منصور ديلمی نقل میکند که: روزی عبد الله محض (پسر حسن مثنی و پسر محمد

نفس زکیه در مجلس هشام ( بن عبد الملك ) بود، صحبت از سن فاطمه (ع) افتاد (محمد بن سائب) کلبی نسب دان معروف هم در آن جلسه حضور داشت.

**هشام از عبدالله پرسید:**

فاطمه وقتی از دنیا رفت چند سال داشت ؟

- سی سال

کلبی توجه میگوئی؟

- خیر، سی و پنجساله بود.

- عبدالله کلبی چه میگوید ؟

- حال مادرم را از من پرس ، بهتر میدانم و از کلبی

احوال مادرش را پرس، بهتر میداند. حال با این اختلاف

عقیده نمیتوان رأی قطعی ابراز کرد و این مسئله برای شیعه

و تمام مسلمین بسیار مایه تأسف است ، که سال ولادت و

مرگ یگانه دختر پیغمبرشان را درست نمیدانند، در صورتیکه

ملل دیگر بجزئی ترین چیزی که با شخصیتهای بزرگ آنها

بستگی داشته باشد بسیار اهمیت میدهند .

سال ولادت و مرگ بجای خود. آنچه بیشتر موجب تأثر

است، اینکه قبر دختر پیغمبر نیز معلوم نیست کجاست .

یکدسته از دانشمندان میگویند: در خانه خودش و یا

در بقعه پدرش دفن شده. ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب

پیرو این عقیده است.

پیدایش این باور از حدیثی است که از پیغمبر (ص)

رسیده است باین مضمون: میان گور و منبر من باغی است از

باغهای بهشت<sup>۱</sup> و بنا بنقل بخاری فرموده است. میان خانه و منبر من باغی است از میان بهشت.

**مرحوم مجلسی** میگوید: قبرش در گورستان بقیم است. **سید مرتضی** ره نیز همین عقیده را دارد ولی از روی قرائن گمان میکنیم در خانه دفن شده باشد زیرا باتأکید که دختر پیغمبر در پنهان داشتن دفن خود داشت و باین منظور به علی (ع) وصیت کرد، جنازه او را شب دفن کند احتمال کلی میرود علی (ع) برای اینکه کسی از چگونگی آگاه نشود و جسد دختر پیغمبر از آسیب احتمالی بامداد مرك محفوظ بماند وی را در خانه بخاك سپرده باشد چون اگر میخواست او را به بقیع ببرد هنگام پیمودن مسافت بین خانه و گورستان بقیع ممکن بود کسانی که علی (ع) و فاطمه (ع) نمیخواستند از واقعه مطلع شوند آنها را به بینند و اگر امیر المؤمنین (ع) هم صورت گورهای متعددی در بقیع درست کرده، فقط برای گم کردن نشانی بوده است، در هر حال خدا داناست.

بامداد مرك هنگامیکه خلیفه و همکارانش فهمیدند، **علی** شبانه دختر پیغمبر را بخاك سپرده با عصبانیت زیاد او را ملاقات نموده و بوی گفتند: تو هیچوقت دست از مخالفت با ما بر نمیداری. چنانگذاشتی صبح شود و ما هم بر جنازه دختر پیغمبر نماز بخوانیم؟ علی «ع» برای آنها قسم خورد که فاطمه وصیت کرده بود او را شب دفن کنم، آنها هم گفته او را پذیرفتند. این مقدار نوشته مؤرخین سنی است، در صورتیکه تاریخ شیعه میگوید: بامداد مرك وقتی مردم فهمیدند دختر پیغمبر

همان‌ه دفن شده یکدیگر را سرزنش کردند که چه مردمی هستید يك دختر از پیغمبر شما باقی ماند او هم مرد. شما نه بر بالینش حاضر شدید، نه بر او نماز خواندید، نه میدانید قبرش کجاست گفتند اهمیتی ندارد. میفرستیم زنی بیاید قبرها را بشکافد و او را بیرون بیاورد تا بروی نماز بخوانیم!

حقیقتاً طرز تفکر این دسته از مسلمانها هم شگفت‌انگیز بود. اینها مردمی هستند که برای انجام يك مستحب و تظاهر به يك شمار دینی . به ننگین‌ترین کار که شکافتن قبر دختر پیغمبر است تن در میدهند، فقط برای اینکه بگویند ما هم بر دختر پیغمبر نماز خواندیم بلکه آنوقت دین پیغمبر هم پامال بشود اهمیتی ندارد امروز هم یکدسته از همان مردمیکه صف اول جماعت‌ها را اشغال نموده و پیشرو قافله حج و سر دسته عزاداران دهه عاشورا میباشند، از احتکار ارزاق، خوردن ربا، معاملات نامشروع هیچ باکی نداشته و برای این منکرات اهمیتی قائل نمیشوند و اگر مقید بحفظ ظاهر باشند آنعمل نامشروع را بصورت نامشروع‌تری مباح و شاید مستحب جلوه میدهند.

باری از مطلب خود بدور افتادیم، گفتیم یاران پیغمبر برای درك ثواب نماز حاضر شدند قبر دختر پیغمبر را بشکافتند عمرهم با آنها همعقیده بود ولی از طرفی علی علیه السلام مطلبم شده و بشتاب خود را بآنها رساند و سوگند خورد که اگر نیش کلنگی بیکي از این گورها بخورد زمین را از خونتان سیر آب میکنم.

مسلمانها ! هم وقتی هوا را پس دیدند از درك ثواب!! منصرف شده برگشتند.

با اینحال معلوم است، روزهای نخست مخصوصاً تصمیم

داشته‌اند ، جای قبر، معلوم نباشد ولی متأسفانه امروز هم نشان درستی از قبر فاطمه (ع) در دست نیست .

فرض کنیم، قبر فاطمه (ع) در بقیع بود مگر آن چهار نفر پیشوا که در گورستان بقیع بخاک رفته‌اند چه نشانی بر قبرشان باقیست ؟ اگر بالای قبر دختر پیغمبر هم علامتی نصب هوشد ، از تجاوز خلیفه المسلمین ! ابن سعود بر کناز نمی‌ماند . و آنرا هم مانند قبر بزرگان دیگر این مذهب با خاک یکسان میکرد . من اینجا نظر خصوصی ندارم ولی اگر خراب کردن قبور در مذهب وهابی يك اصل مسلمی است پس ملاحظه از يك اقلیت مذهبی دیگر چه معنی دارد .

چند وقت پیش در مجلسی صحبت از تعصب اسلامی ! پادشاه حجاز بمیان آمد يك آقای محترمی ( که فعلاً اسمش را نمی‌برم ) میگفت اگر برداشتن آثار قبر در مذهب سعودی کار واجبی است چرا قبر اسماعیل بن جعفر دست نخورده است . من جوابی نداشتم و نمیدانستم این قبر هم بقعه داشته ، از زائرین امسال پرسیدم ، گفتند مابقعه‌ای بنام اسماعیل بن جعفر ندیده‌ایم . معلوم میشود اخیراً آنرا هم خراب کرده‌اند ولی این قدر معلوم است که سبیل آقا خان محلاتی نزد ابن السعود قیمتش بیشتر از دیش بعضی پیشوایان ما بوده راستی جای تأسف است ، که پس از هزار و سیصد و شصت سال سابقه ، پس از داشتن چهل میلیون پیرو ، پس از دادن ملیونها تلفات هنوز نه ارزش مذهب شیعه در نظر ابن السعود بپایه مذهب اسماعیلیه رسیده و نه شیعه‌ها توانسته‌اند قدر پیشوایان خود را در نظر پادشاه حجاز باندازه آقا خان محلاتی برسانند .

باز اسماعیلیه هم سابقه تاریخی زیادی دارند ، يك حزب

سیاسی که صد سال بیشتر از تأسیس آن نمیگذرد و بصورت مذهب در آمده، فعالیتش براتب از مذهب شیعه بیشتر است. مذهبی که گذشته از جنبه حقیقت و واقعیت، در کشور ایران رسمی و در کشور عراق نیم رسمی است و در کشورهای اسلامی دیگر هم نفوذ معتنا بهی دارد و پادشاه ایران مسئول ترویج و نمایندگان مجلس شورای ملی این کشور هم پشتیبانش! هستند.

آری يك حزب سیاسی با صد سال سابقه تأسیس با اینکه شاید در تمام دنیا صد هزار عضو داشته باشد و با اینکه مطمین بتراوشات فکر مؤسسين این حزب خندیده و دم و دستگاه عکارا دکان طوقی بیش نمیدانند، در حفظ مرام و مسلک پوچ خود پافشاری بسیاری بخرج داده و برای کانون تبلیغاتی این حزب (یا بعقیده خودشان مذهب) تشکیلات نسبتاً منظمی ایجاد کرده اند.

کتابخانه، چاپخانه، سالن تبلیغ، مهمانخانه و ویژه برای واردین، نشریه های مرتب است که در اختیار مردم میگذارد.

**حظيرة القدس** کانون تبلیغات بهائیان در مرکز يك کشور شیعی، در مرکز کشوری که پادشاه به موجب قانون اساسی مسئولیت حفظ مذهب رسمی آن را دارد، در بهترین خیابان ها با زیباترین طرز بنا شده و تمام این وسایل در داخل آن موجود است.

از این گذشته چند تن از افراد وابسته باین حزب در نتیجه فعالیت خود با استفاده از سستی طرف پستهای نسبتاً حساسی را اشغال نموده و نقشه شوم خود را با خطر آرام ادامه میدهند.

از بانک ملی تا کارخانه چیت سازی را گرفته و در ارتش نیز رخنه کرده اند و بلکه می شنویم چند نفر از آنها در دفتر آستانه

قدس رضوی مشغول کارند. اگر راست باشد باید باقای نیابت تولیت دست‌مریزاد گفت: که موقوفات آستانه در نتیجه رسیدگی نکردن ایشان صرف تبلیغات بهائیه‌ها بشود.

بلی فعالیت يك حزب سیاسی، يك اقلیت ضعیف يك حزبی که بدست روسها درست شده و امروز میوه اش را انگلیس‌ها می‌خورند، در نتیجه مشاهده سستی طرف مقابل بجائی رسیده که بنام مذهب دست به تبلیغ می‌زنند و آرزو دارد، مانند مذهب شیعه یا مذاهب دیگر اسلام برای خود هر گونه آزادی تبلیغات داشته باشد! اکنون نمونه‌ای از توقعات طرفداران این حزب را در زیر بخوانید. روزنامه قیام ایران:

خبرنگار ما از مشهد اطلاع میدهد:

چهار نفر از دختران بهائی از دانشسرای دختران مشهد (شاهدخت) اخراج شده‌اند.

و علت را اداره فرهنگ بهائی بودن آن‌ها جلوه می‌دهد این موضوع در میان بهائیان اثر بسیار بدی نموده است یکی از بهائیان که با من سابقه تحصیلی دارد و رفیق تحصیلی بوده میگفت:

دردنیای اتم در موقعی که حتی سیاه‌پوستان هند از کنگره گذرانند و سیک و هندی و مسلمانان و سایر ادیان را در مقابل قانون یکسان دانستند.

سیاه چشمان ایرانی بوسیله اخراج این چهار دختر اغراض

۱ - مقصودم از نقل این خبر فقط همین يك نکته است که چطور در اثر نادانی این ملت بهائیگری هم بنام دین در جامعه معرفی میشود.

خود را بثبوت میرسانند.

بلی طرز تبلیغ يك حزب سیاسی این طور است، آنوقت متجاوز از چهل ملیون جمعیت با پرداخت سیصد ملیون هزینه تبلیغاتی در سال، هنوز نه کتابخانه عمومی دارد، نه چاپخانه نه دارالتبلیغ.

چهل ملیون شیعه دوازده امامی سالی سیصد ملیون برای هزینه تبلیغاتی مذهب پول می دهد «این مبلغ بغیر از پولی است که صرف مخارج زیارت و نذر و پرداخت بهای «کتاب مذهبی» میشود این مبلغ فقط بودجه تبلیغات عمومی است از این سیصد ملیون صد و بیست ملیون تومان را در سال شیعه ایرانی متحمل می شود<sup>۱</sup> ولی در اثر وضع شرب البهود و تشکیلات غلط یا نداشته تشکیلات، در مقابل، يك نشریه تنها هم ندارد، تا عقاید حقه او را بگوش مذاهب دیگر اسلام رسانیده و مثلاً بمصری ها بفهماند، ایرانی ها هم مسلمانند، بت نمیپرستند، علی بن ابیطالب را بر پیمبر مقدم نمی دانند، شب یازدهم محرم چراغهای مجلس روضه خوانی را خاموش نمیکنند

---

۱ - این مبلغ حد اقل هزینه ای است که شیعه ایرانی برای تبلیغات مذهبی، از سال ۱۳۲۱ به بعد متحمل می شود. چند قلم هزینه های هنگفت دیگر را که باید بطور غیر مستقیم بترویج مذهب کمک کند بقلم نیاوردیم و تصور میکنیم اگر دقیقاً حساب کنیم از یکصد و سی ملیون تومان هم تجاوز خواهد کرد. این حساب بقدری روشن است که در چند قلم می توان انرا نشان داد ولی چون نشان دادن ریز بودجه خارج از موضوع گفتار است از نوشتن آن صرف نظر میکنیم.

که زن و مرد باهم ..... شراب در مذهب شیعه هم حرامست  
 يك زن شیعی در يك شب چند شوهر نمی کند . در خانه های  
 شیعه هم قرآن موجود است ، در شهر های شیعه هم مسجد  
 برپاست <sup>۱</sup>

خواهش میکنم باز در عوض چاره جوئی بفکر  
 جواب نیفتاده و بگوئید « احتیاجی باین اقدام نداریم  
 چون علمای شیعه اصول مذهبی را در کتابهای مفصل  
 خود نوشته اند ، اینها اگر راست میگویند ، بروند  
 آن کتابها را مطالعه کنند » قبول دارم ولی آخر فکر کنید  
 کتابی را که مرحوم علامه یاسید مرتضی یادگران در قرن سوم  
 یا چهارم هجری نوشته اند ، امروز در قاهره ، ریاض ،  
 دمشق ، لبنان ، مسقط ، عمان موجود است؟! و بفرض هم  
 که موجود باشد دست چه اشخاصی است؟

در کتابخانه ثروتمندان و یا دست مردمی که خودشان  
 در پوشیدن حقایق ذینفع هستند. در اینصورت گناه آن دانشجوی  
 سال دوم دانشکده حقوق مثلاً که در قاهره تحت تربیت پدر و  
 مادر بزرگ شده و مذهب سنت را اختیار کرده است چیست؟  
 آیا او بجهنم می رود چرا که چون روزی یک مرتبه سوار طیاره  
 نشده و از قاهره بطهران نیامده تا درست عقاید مذهب حق را  
 بفهمد، یا آنها مسئولند که با پرداخت این مبلغ هنگفت نتوانسته اند  
 عقاید شیعه را در کتابها و نشریه های مرتب چاپ کرده ،

---

۱ - مطبوعات مصر تمام این بهتان ها را بشیعه و ایرانی  
 بسته است بنوشته های عبدالله قصیمی، محمد ثابت، احمد امین، محمد  
 سید، و دیگران مراجعه کنید.

رایگان از تهران یا قم یا نجف ؛ بپاھرہ یا دمشق یا شہرہای دیگر بفرستند .

با صد و بیست ملیون تومان در آمد سالانہ می توان صدہا چاپخانہ ؛ دہ ہادار التبلیغ مهم ؛ چندین کتابخانہ عمومی چندین مجمع نشر و تألیف در مراکز دینی و تحت نظر مبلغین مذهب تأسیس کرد

می توان صدہا مبلغ را تربیت نمودہ با ہزینہ کافی بنقاط جہان فرستاد ولی متأسفانہ چنانکہ گفتیم سازمان ناقص ، عکس العملش طوری است کہ روحانیون و پیشوایان مذہبی و مبلغین ما در داخل کشور خودشان ہم ارزش نوعی ندارند و اگر قیمتی ہم در انظار موجود باشد ویژہ اشخاص محدود و معینی است بلہ ؛ یک وقتی قدرت مذہبی بعدی بود کہ نامہ احتمالی مرحوم میرزای شیرازی مقالہ رژی را بہم می زد امروز ہم قدرت مذہبی بعدی است کہ روزنامہ نگارہا ہم در پردہ یا علنی بسران مذهب و مقدسات ملی از ہر گونه اہانتی مضایقہ ندارند نتیجہ مسابقہ مجلہ ہا برداشتن عمامہ ہای روحانیون و یا کشتن آنہاست .

چند ہفتہ پیش مجلہ بسیار آبرومند بدیع مسابقہ ای را عنوان کردہ بود کہ درست تفصیل آن یادم نیست گویا این بود کہ : اگر میتوانستم خود را پنهان کنم چہ می کردم ؟ تمام پاسخہا با ہمہ اختلاف ؛ یک نکتہ جامعہ داشتند «اہانت بروحانیون» یکی نوشتہ بود می رفتیم عمامہ آن ہارا برداشتہ و بین فقرا تقسیم می کردم یکی نوشتہ بود ہمہ را می کشتیم بعضی ہم احتیاط کردہ و کلمہ (نما) را با آخر روحانی

اینکه نموده بودند تا مسئولیت احتمالی برای خود ایجاد نکنند.

نمایندگان مذهبی، ناظر محترم شرعیات؛ شیعه مذهب‌های دو آتش؛ هم لابد این مجله و مانند آنرا خوانده و این اهانتها را يك مطلب عادى تلقى میکنند ولى فكر كنيد؛ روحانیون خوب یا بد عكس العمل این نوشته ها در نظر اجنبی چگونه نصیب ؟

من در اینجا از هر ملبس بلباس روحانیت دفاع نمیکنم زیرا در بین این طبقه هم مردمان مقصر یافت می شود و در اثر عاقبت نیندیشی آنهاست که روز بروز دسته های منظمی از بهترین جوانان؛ در اثر نومیدی از اصلاح وضع رقت بار کشور به مراهای گوناگون میبوندند!

آیا اینها پدر در پدر معاند با اسلام بوده اند؟ نه بخدا بلکه دسته ای خاص با رفتار غیر محتاطانه خود اسلام را طوری در نظر اینان جلوه داده اند که خیال می کنند قانونی است مخصوص محافظت اغنیاء و دژ محکمی است برای پناه سرمایه داران و آلتی است بمنظور اجرای مقاصد مستمکاران

سوء تدبیر یا حفظ مصلحت شخصی این عده بود که این دسته را از چنگ ما بیرون کرد؛ روزی که احتیاج شدیدی بوجودشان داشتیم. حالا در آینده شما با يك مشیت ملت فقیر و یا کاسب جزء و یا مردم بیسواد یا کارمند دودن پایه دولت چه کاری برای اسلام میکنید و چه قدمی بنفع دین بر میدارید اگر بنا باشد هر جوانی که از سال سوم متوسطه خارج شد بدورش خط بکشیم بیست سال دیگر باید دین؛ دینی که بصورت فعلی در آمده فقط در بین عشایر و دهاتیان دور دست رواج داشته باشد.

در صورتیکه بحقیقت اسلام قسم اسلام دوش بدوش علم  
سیر میکنند و من روی وابستگی بدین این ادعا را بدون دلیل  
بحساب دین نمیگذارم .

شگفتا اسلام روزی مشکل ترین گره ها را میگوید ولی  
امروز طوری بمردم معرفی شده که خیال میکنند، این دین  
خود مشکل بزرگی برای بشر میباشد.

شما ای دسته مخصوص. شما ای باند خیانتکار مسئولید؟  
شما روی مردم را بمقدسات دینی باز کردید شما سبب شدید  
که يك مدیر روزنامه در روزنامه خود بنویسد:

«اینجاست که دین بدرد میخورد. اگر کمکی بمردم  
فلک زده مملکت نکند در عوض همه دردهای این آقایان را  
دوا میکند».

خاتمه